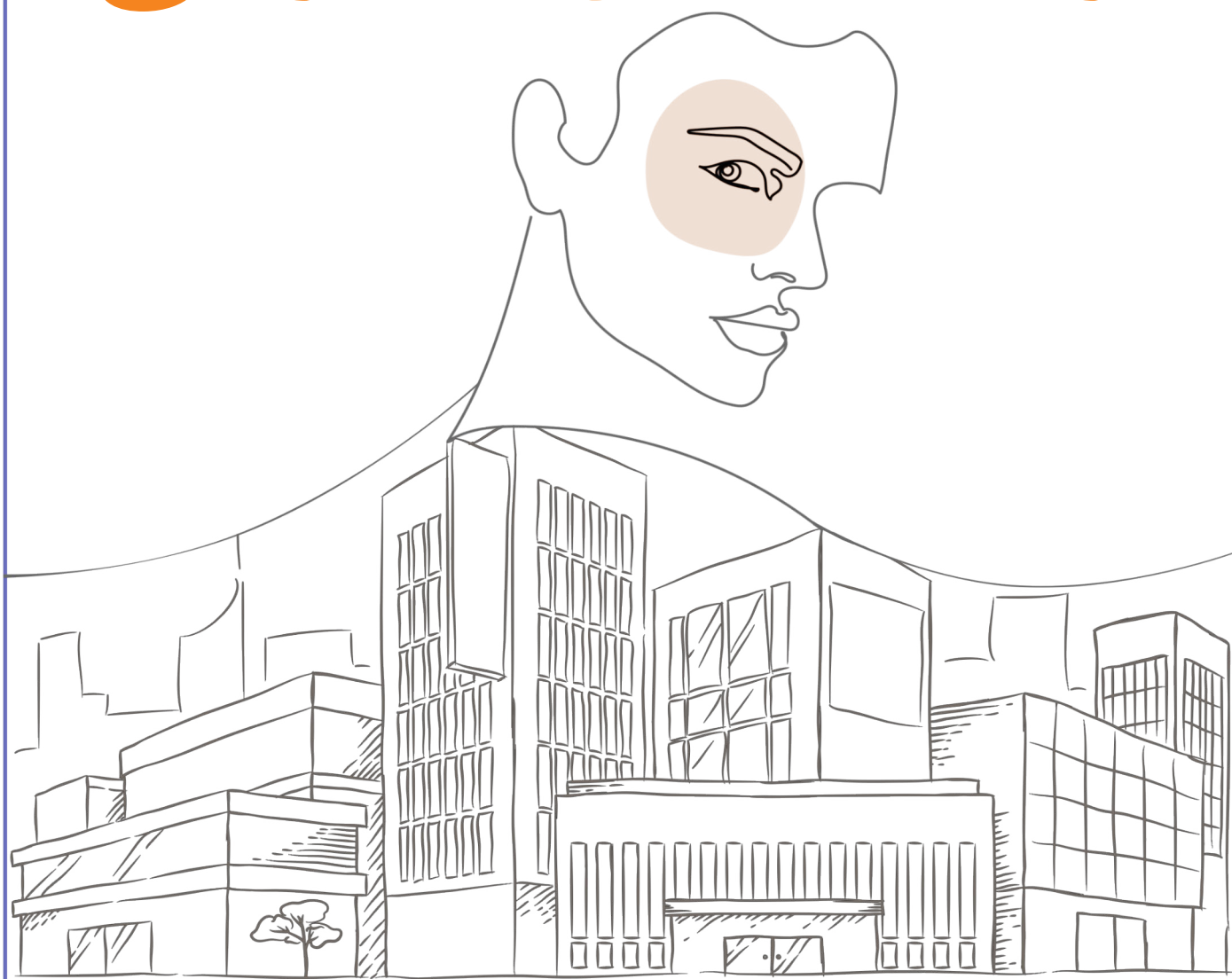


گاه‌نامه اسپکتروم | اسفند ۱۳۹۹

سرپرست مهمان:
صبا زواره‌ای

جنسیت و فضاهای عمومی



از کورفضایی تا کورجنسی [محمد کریم آسایش]. پرسه‌زن، بدن نامرئی و جنسیت فضا [صبا زواره‌ای]. جای زنان در شهر کجاست؛ تفکیک جنسیتی در ایران [گفتگوی صبا زواره‌ای با نازنین شاه‌رکنی]. خصوصی عمومی است: یا چرا فضاهای خصوصی و عمومی از یکدیگر جدا نیستند [لاله فروغانفر]. جنسیت به مثابه قید پنهان حاکم بر بدن [کیانا کریمی]. فضای عمومی شهر و اقلیت‌های جنسیتی [مریم لشکری]. شهر فمینیست [صبا زواره‌ای]

فهرست عناوین

۲	 سخن سردبیر
۵	 از کور فضایی تا کور جنسی
۱۰	 پرسه زن، بدن نامرئی و جنسیت فضا
	جای زنان در شهر کجاست؛
۱۶	 نگاهی به تفکیک جنسیتی در ایران
۲۳	 خصوصی عمومی است:
	چرا فضاهای خصوصی و عمومی از یکدیگر جدا نیستند
۳۰	 جنسیت به مثابه قید پنهان حاکم بر بدن
۳۶	 فضای عمومی شهر
	و اقلیت‌های جنسیتی
۴۱	 شهر فمینیست



صبا زواره‌ای

پژوهشگر و دانشجوی دکتری مطالعات اجرا / جغرافیای انسانی، دانشگاه گلداسمیت لندن

سخن سردبیر

بازتعریف فضاها و نافرمانی بدن‌ها

پیوند بر سایت ماچولند: <https://macholand.net/genderandpublicspaces01/>

دومین شماره گاه‌نامه اسپکتروم به بررسی ارتباط دوسویه فضاهای عمومی و جنسیت می‌پردازد. با دقت در تجربه‌های زندگی روزمره درمی‌یابیم که فضا موجودیتی خنثی نیست و مولفه‌های گوناگونی بر نوع تجربه ما از آن موثر است. جنسیت، یکی از متغیرهایی است که تاثیر اساسی بر تولید فضای اجتماعی دارد. حجاب اجباری، تفکیک جنسیتی، پارک‌های مخصوص زنان، آزار خیابانی و موارد آشنای دیگر، هر کدام سویه‌ای از ارتباط پیچیده فضا، بدن و جنسیت را بر ما آشکار می‌کند: چه اندیشه‌ای بر فضای عمومی سلطه دارد؟ کدام بدن در طراحی، ساخت و مدیریت، هنجار این فضا محسوب می‌شود؟ کدام بدن، به چه بهانه و با چه ابزاری از دسترسی برابر و حرکت آزادانه در فضاهای عمومی محروم می‌شود؟ مجموعه مقالات پیش رو قصد دارد تا حدی به این پرسش‌ها بپردازد.

آن‌چه امروز مشخص است این است که زنان و اقلیت‌های جنسیتی در بیشتر مناطق جهان همچنان سهم کمتری از عرصه‌های شهری و فضاهای عمومی دارند. واقعیت این است کسانی که این مکان‌ها را طراحی می‌کنند و می‌سازند (اکثراً مردان)، اغلب آموزش خاصی درباره تاثیر اجتماعی طراحی‌شان بر رفتار گروه‌های مختلف مردم ندیده‌اند. از سوی دیگر سیاست غالب حاکم بر این فضاها ایدئولوژی مردسالار است که قلمرو اصلی زن را فضای خانه می‌داند و اولویت حضور در عرصه عمومی را بدن مردانه در نظر می‌گیرد. فضای عمومی، گرچه در تعریف جایی است که در دسترس عموم شهروندان قرار دارد، در عمل تحت کنترل و اراده این نیروها متولد می‌شود. کالاسازی و سیاست‌های خصوصی‌سازی نولیبرال، حیات فیزیکی این عرصه‌ها را تهدید می‌کند، اما همان فضاهای باقی‌مانده هم برای همه شهروندان به طور برابر دسترسی‌پذیر نیست.

یکی از مولفه‌های موثر بر میزان بهره‌وری از فضای عمومی جنسیت است، یعنی افراد بسته به جنسیت و گرایش جنسی خود درک و تجربه متفاوتی از فضای عمومی دارند. زنان و اقلیت‌های جنسیتی با ترفندهای گوناگون از این عرصه‌ها حذف می‌شوند و بسیاری از رفتارها و فعالیت‌های آنان به عرصه‌های خصوصی یا فضاهای محصور محدود می‌شود. اراده سیاسی در ایران امروز به جای آن‌که بر امن‌سازی و دسترسی‌پذیر کردن فضاهای عمومی باشد، اولویت را بر جداسازی جنسیتی گذاشته است؛ به جای آن‌که آزار جنسی در خیابان از طریق آموزش در وهله نخست و بعد جرم‌انگاری و جدی گرفتن جرم در گام‌های بعدی کاهش یابد، واگن‌های مترو جدا می‌شود، در وسط اتوبوس میله گذاشته می‌شود و به بهانه تحریک شدن مردان، دیوارهای چندین متری فضای تفریح و استراحت زنان را از فضاهای واقعی عمومی جدا می‌کند. در این شرایط دوچرخه‌سواری، ورزش کردن، آواز خواندن، رقصیدن، پرسه زدن و هر اجرا (پرفورمنس) روزمره دیگر که «هنجار» بدن زنانه نباشد، محکوم به حذف شدن از فضای عمومی است و اجرای آن، کنشی تابوشکنانه و نابه‌هنجار، که متعاقباً



برای فرد دردسرساز می‌شود. گرچه نافرمانی این بدن‌ها در اجراهای (پرفورمنس‌های) زندگی روزمره در بسیاری عرصه‌ها موفق شده فضای عمومی را تا حدی پس بگیرد و به نفع خود کند و رفتارهای «نابه‌جا» را عادی‌سازی کند، در حیطه قانون و اجرای آن دستاورد چشم‌گیری نداشته است و با سرسختی مطلق مردسالاری مذهبی روبه‌رو شده است. دستاویز حاکمان برای توجیه ممنوعیت آواز زنان در فضای عمومی، حجاب اجباری، و ممنوعیت ده‌ها اجرای روزمره دیگر، همچنان به خطر افتادن «پاکدامنی» زن از یک سو و در نتیجه «آلودن» فضای عمومی از سوی دیگر است که نرم و هنجار آن را بدن مرد شکل می‌دهد. «آلودگی» به زعم مری داگلاس¹ حضور چیزی در جایی جز جای خودش است، اما «جا»ی زنان و اقلیت‌های جنسی و جنسیتی را چه کسی، در چه فرایندی و با چه ابزارهایی تعیین می‌کند؟

امروز نزدیک به سه‌چهارم مردم در ایران در شهرها زندگی می‌کنند. نیمی از این جمعیت زنان و بخشی از آن را اقلیت‌های جنسی و جنسیتی تشکیل می‌دهند که از حق به شهر و سهم برابر از فضاهای عمومی شهری، از احساس تعلق و مشارکت در امور فضای زندگی خود به ترفندهای مختلف محروم می‌شوند. در این گاه‌نامه به ارتباط پیچیده جنسیت و فضا از زوایای مختلف پرداخته‌ایم و در مطالب گوناگون تلاش کرده‌ایم مکانیسم‌هایی را بررسی کنیم که توسط آن زنان و اقلیت‌های جنسی و جنسیتی از دسترسی برابر، حضور یا تحرک در عرصه‌های عمومی محروم می‌شوند و به این واسطه به حاشیه رانده می‌شوند.

در ویدیو «شهر فمینیست» به این مسئله می‌پردازیم که توزیع امکانات، فرصت‌ها و آزادی‌ها در شرایط فعلی شهرها در بیشتر دنیا ناعادلانه است و «زنان، اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، افراد دارای معلولیت، اقشار کم‌درآمد و سایر به حاشیه رانده شده‌ها نسبت به مردان همانسو جنسیتی طبقه متوسط به بالا با بدنی «استاندارد» و بدون نیازهای ویژه، خدمات به وضوح کمتر و با کیفیت پایین‌تری در اختیار دارند». شهر فمینیست بنابراین شهری است که در آن دسترسی به امکانات و منابع صرف‌نظر از ویژگی‌هایی چون جنسیت، طبقه اقتصادی، توانایی جسمی، نژاد و گرایش جنسی برای همه افراد به طور برابر و عادلانه فراهم است.

در مقاله «از کورفضایی تا کورجنسی»، محمدکریم آسایش، کنشگر و پژوهشگر شهری از ضرورت احیای نگاه تقاطعی در جنبش‌های مدنی می‌گوید: «از جایگاه امر فضایی در تقاطع‌های جنسیتی، از به چالش کشیدن ریشه‌های مردسالارانه سلطه فضایی، از مبارزه برای زیست روزمره زنان و دگرباشان جنسی دارای گوشت و استخوان و مکانمندی که قومیت، طبقه و محیط زیست دارند و از مبارزه با شهری که دست آموزی زنان و دگرباشان جنسی را در جای جای طراحی شهری، کاربری‌ها، شبکه معابر، حمل و نقل عمومی، مبلمان شهری، هنر شهری، فضاهای فراغت، مراکز رفاهی و اجتماعی آن سراغ گرفت و شاهد گتوسازی جنسی در آن با توجه به درهم تنیدگی فقر و جنسیت نیز بود.»

کیانا کریمی پژوهشگر و دانشجوی دکتری مطالعات اجرا در دانشگاه نیویورک، به اهمیت اجرا (پرفورمنس) در درک و تحلیل ارتباط بدن، جنسیت و فضای زندگی روزمره می‌پردازد چرا که «هویت زنانه در ارتباط تنگاتنگی با اجرا است و از طریق مجموعه حرکاتی ساخته می‌شود که از سوی جامعه طلب می‌شود».

همچنین در مطلبی به گفت وگو با دکتر نازنین شاه‌رکنی استاد مطالعات جنسیت و جهانی شدن در LSE (مدرسه اقتصاد لندن) درباره کتاب اخیرش «زنان در شهر؛ بررسی سیاست‌های تفکیک جنسیتی در ایران» نشستیم. این کتاب سیاست‌های حاکم بر حضور زنان در عرصه‌های عمومی ایران را با تمرکز بر سه نمونه موردی از فضاها بر اساس نوع دسترسی زنان به این فضاها، یعنی اتوبوس، پارک و استادیوم ورزشی، مورد کنکاش قرار داده و تحلیل کرده است.

لاله فروغانفر، دانشجوی مقطع دکترا معماری و مطالعات شهری دانشگاه لوند سوئد، در مقاله‌ای به این موضوع می‌پردازد که «تفکیک عمومی از خصوصی نه تنها ممکن نیست بلکه می‌تواند با هدف پس‌زدن و سلطه بر زنان یا سایر گروه‌های فرودست، از طریق طراحی و برنامه‌ریزی فضاها موجب تثبیت نقش‌های جنسیتی به نفع نظام مردسالاری و سیستم سرمایه‌داری باشد».

در نوشته‌ای دیگر به پرسه‌زنی در شهر و سفر و تاثیر جنسیت بر آن می‌پردازم. این‌که چه طور تا اواخر قرن بیستم همچنان ادبیاتی که به «پرسه‌زن» و تجربه انسان مدرن می‌پردازد از پرداختن به جنسیت غافل مانده و «فلانور» بر تجربه ناامنی، تبعیض و آزار در فضاهای عمومی که عموماً توسط زنان و اقلیت‌های جنسیتی درک می‌شود، چشم بسته است. «این‌که چگونه به طور تاریخی زنان با تذکرات اخلاقی، دغدغه‌های مدام برای مراقبت از بدن‌شان و قضاوت شدن، از لذت گم شدن در شهرها، از پرسه زدن در خیابان‌ها محروم شده‌اند. با چه ترفندهایی مردسالاری آنها را از فضاهای عمومی پس‌رانده، زمان حضورشان را محدود کرده، یا برای فعالیت‌هایشان تعیین تکلیف کرده است».

مریم لشکری، دانشجوی دکترای جغرافیای انسانی، دانشگاه یورک در کانادا در مقاله‌ای به حضور دگرپاش‌ها در عرصه‌های شهری و به طور خاص در پارک دانشجو در شهر تهران می‌پردازد. او نتیجه می‌گیرد «که نقش فضاهای عمومی شهر در پیوستگی گروه‌های به حاشیه رانده شده به ویژه اقلیت‌های جنسی و جنسیتی در راستای تحقق بخشیدن به مفهوم حق بر شهر غیر قابل انکار است و علی‌رغم محدودیت‌های موجود، این فضا به وسیله‌ای برای دستیابی به مطالبات سیاسی و اجتماعی این گروه‌ها بدل شده است».

وقتی خطوط قرمز بایدها و نبایدها بیشتر و بیشتر می‌شود، عبور از آنها اجتناب‌ناپذیر می‌شود. آنچه امروز در شرایط پیچیده و پر تنش ایران شاهدش هستیم، شکستن هر چه بیشتر این هنجارها و تلاش برای بازپس‌گیری و بازتعریف فضاها توسط نافرمانی بدن‌ها است. درک ارتباط بغرنج و دوسویه فضا و جنسیت به ما کمک می‌کند تا حرکات اعتراضی برای سهم برابر از فضا را بهتر بفهمیم و مطالباتمان برای حق به شهر و سهم برابر از فضاهای عمومی را بتوانیم دقیق‌تر و موثرتر صورت‌بندی کنیم.



محمدکریم آسایش-کنشگر و پژوهشگر شهری

از کور فضایی تا کورجنسی: سترونی سیاست اجتماعی در جنبش‌ها

پیوند بر سایت ماحولند: <https://macholand.net/genderandpublicspaces02/>



«حتی اگر پوستم گر بگیرد و چین بیفتد،
یا چشم‌هایم دیگر نبیند که
در خیابان، که راه می‌رود و که راه می‌دهند
یا صدف اجباری‌ات صورتم هم ببلعد
تا از دیوارهای خانه باز پيله‌ای بتنم بر تنم
هم تو، هم من می‌دانیم که
آب رفته، باید دیوانه باشد که به جوی گندیده برگردد
هر ثانیه‌ی زل زدن به سقف این خانه شهری را خیال می‌کنم که
زیر گنبدهایش آواز می‌خوانم و
در میدان‌هایش می‌رقصم
تصویر پررنگی که به هیچ اسیدی رنگ نمی‌بازد» (صبا زواره‌ای)

«سرمایه‌داری توانسته است تضادهای درونی‌اش را برای یک سده (اگر نگوئیم برطرف) کم‌اثر کند و در نتیجه در یک‌صد سالی که از زمان نگارش سرمایه می‌گذرد، در دستیابی به «رشد» موفق بوده است. نمی‌توانیم محاسبه کنیم که به چه قیمتی، اما می‌دانیم به چه وسیله‌ای: با اشغال فضا، با تولید فضا» (هانری لوفور، بقای سرمایه‌داری)

نمی‌توان از مسئله جنسیت در شهر(فضا) گفت، اما تأثیر مرد-مکانی یا نابرابری در ارث را ندید. همان‌طور که حقوق امری انتزاعی نیست، فضا نیز امری انتزاعی نیست. مسائلی مانند نابرابری در ارث، نابرابری در بازار کار و حق اشتغال، مرد مکانی، منع دریافت گواهینامه موتورسیکلت برای زنان، مناسبات نابرابر خانواده و دستگاه قضایی، همگی بر سه عامل قدرت شهری یعنی مالکیت مسکن، خودرو و اشتغال کامل و رسمی تأثیر داشته است و سهمی ناعادلانه را نصیب زنان کرده است.

هانری لوفور¹ فیلسوف شهر، در اثر مهمش «فضا، زمان و زندگی روزمره: ضرباهنگ کاوی» که به تعبیری می‌توان آن را امتداد سه گانه «نقد زندگی روزمره» و به تعبیری دیگر آن را آغاز پروژه جدید و ناتمام «تحلیل ریتم» خواند، از فرایندی با عنوان دست‌آموزی(درس‌آز²) یاد می‌کند که نتیجه‌اش بدن‌های رام و انضباط‌های بدنی است. لوفور محل اعمال این فرایند را «زندگی روزمره» معرفی می‌کند، عرصه تنازع ریتم‌های طبیعی و ریتم‌های مصنوعی، جایی که در آن شهروندان به دنبال گسترش ریتم عرصه خصوصی به عرصه عمومی هستند و دولت به دنبال کنترل فضای عمومی و کنترل عرصه خصوصی با نمادهای عمومی است. لوفور اعمال دست‌آموزی در مورد زنان را بیشتر می‌داند، زیرا ضرباهنگ‌های اصلی در زنانگی قوی‌ترند. لوفور فمینیسم را حاصل مقاومت زنان در برابر دست‌آموزی می‌خواند؛ دست‌آموزی‌ای که حاصل منطق سرمایه است. سرمایه‌داری بر تحقیر زندگی از طریق تحقیر بدن و زمان زندگی استوار است.

1. Henri Lefebvre
2. Dressage

درهم‌تنیدگی^۳ مساله خشونت ساختاری علیه زنان با سلطه فضایی و سلطه طبقاتی، پدیده‌ای است که در جریان‌های غالب جنبش زنان در ایران امری مسکوت یا حاشیه‌ای بوده است. جریان‌های غالب جنبش برابری خواه زنان در ایران عمدتاً به نظر می‌رسد که مساله خشونت را یا امری فرهنگی دیده‌اند یا امری حقوقی. از کوری طبقاتی و فضایی «کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان»^۴ گرفته تا بی‌توجهی جنبش مقابله با اسیدپاشی به فرآیندهای شهری و اجتماعی آن^۵ و دوری «من هم» از رویکردی اجتماع محور و طبقاتی، می‌توان به عنوان مصادیقی از روند بی‌توجهی به درهم‌تنیدگی سلطه فضایی و سلطه طبقاتی و نمود آن در اعمال خشونت برای دست‌آموزی (درساز) زنان یاد کرد. (به عنوان نمونه‌ای از نقد «من هم» از منظر دوری آن از رویکرد اجتماع محور و طبقاتی می‌توان به «من هم؛ جنگی برای زنان یا میان زنان؟»، ۱۴ دسامبر ۲۰۲۰، سپیده جدیری^۶ اشاره کرد).

سیاست‌هایی که یا شهر را با ناامنی فضایی، بستر خشونت علیه زنان می‌سازند یا به بازتولید خشونت و طرد ساختاری زنان از شهر (محرومیت زنان از برخی خدمات، طراحی نظام‌مند شهر مبتنی بر طرد ساختاری، القاء حس بی‌قدرتی و تبلیغات شهری ضد زن) می‌انجامد و یا با حذف حاشیه‌ها و قربانی‌سازی آسیب‌پذیران، خشونت مضاعف را تشدید می‌کنند. حذف کارگاه‌های زیر ده نفر که عمدتاً از کار زنان بهره می‌برند از شمول قانون کار، برخورد امنیتی با ازدواج سفید^۷ که در آن طبعاً زنان به دلیل شرایط حقوقی موجود آسیب‌پذیرترند به جای حمایت از زنان، طرح‌های جمع‌آوری و برخورد با زنان خیابانی این خاموش‌ترین قربانیان نظم سرکوبگر و نابرابر اجتماعی، چشم پوشی و نادیده گرفتن زنان معتاد و کارتن خواب، تنها گوشه‌هایی از خشونت ساختاری علیه زنان هستند که می‌توان پیوندهای سلطه فضایی و طبقاتی را در آنها دید.

این خشونت ساختاری در بافتار مناسبات حقوقی و در پیوند با سرمایه‌داری مردسالار به فضا‌مندی سلطه نیز انجامیده‌اند. مسائلی مانند نابرابری در ارث، نابرابری در بازار کار و حق اشتغال (وابستگی حق اشتغال به رضایت مرد)، مرد مکانی (الزام زن به زندگی در محل سکونت اعلامی مرد)، منع دریافت گواهینامه موتورسیکلت برای زنان، مناسبات نابرابر خانواده و دستگاه قضایی که موجب شده است ۷۵ درصد زنان مطلقه نتوانند مهریه خود را بگیرند، همگی بر سه عامل قدرت شهری یعنی مالکیت مسکن، خودرو و اشتغال کامل و رسمی تأثیر داشته است و سهمی ناعادلانه را نصیب زنان کرده و به این ترتیب به زنانه شدن فقر بیشتر دامن زده است. البته این بافتار^۸ حقوقی خود را در بافت عرفی و غیررسمی مناسبات نیز انعکاس داده است که از جمله می‌توان به مناسبات بازار اجاره مسکن و مشکلاتش برای اجاره مسکن توسط زنان مجرد و مطلقه اشاره کرد.

با در نظر گرفتن اینکه حقوق، فرهنگ و رفتار مردان اموری انتزاعی نیستند که در خلأی از مناسبات طبقاتی و فضایی رخ دهند، نابرابری حقوقی را نمی‌توان جدا از کارکردش در تقویت دست‌آموزی (درساز) در زندگی روزمره و فضای زیستن که ماهیتی طبقاتی دارد تحلیل کرد. اسیدپاشی

3.intersectionality

میان برشی، تقاطع، در نظریه فمینیستی رویکردی است برای بیان همپوندی ستم جنسی با انواع دیگر ستم اعم از طبقاتی، نژادی، ملی. ۴. کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان، حرکتی در جنبش زنان ایران بود که از ۵ شهریور ۱۳۸۵ راه اندازی شد و هدف خود را تغییر قوانینی در زمینه سن ازدواج، تعدد زوجات، طلاق، ارث، دیه، شهادت، ولایت فرزندان، ریاست جمهوری زنان، قتل‌های ناموسی، حجاب اجباری و سنگسار قرار داد. در نقد کوری طبقاتی «کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز علیه زنان» مطالب متعددی نوشته شده که از جمله می‌توان به «تغییرها و نابرابری‌ها در حاشیه کمپین یک میلیون امضاء» از لیلا دانش، «کمپین یک میلیون امضاء: روایتی از سوی دیگر» از سودابه مهاجر، «نقدی بر دفاعیات چپ رفرمیسم از کمپین یک میلیون امضاء» از رهایی زنان ایران (رز)، «رفرمیسم، پراگماتیسم و مسئله رهایی زنان: در نقد پایه‌های فلسفی کمپین یک میلیون امضاء» از لیلا پرنیان و «باز هم درباره کمپین یک میلیون امضاء» از منیژه گازرانی اشاره کرد. ۵. در خصوص ریشه‌های شهری و اجتماعی اسیدپاشی به «فرآیندهای شهری که اسیدپاش می‌آفریند» از محمدکریم آسایش، رجوع شود. ۶. «من هم؛ جنگی برای زنان یا میان زنان؟» وقتی شخصی سیاسی نمی‌شود ۷. زندگی مشترک بدون ازدواج قانونی و شرعی

یک خشونت اتفاقی نیست و آزار جنسی زنان توسط مردان جزئی از چرخه‌های فقدان حمایت اجتماع‌محور از زنان و همچنین عنصری از فرهنگ تجاوز است. در چارچوب‌های سیاستی رایج در جنبش زنان در ایران می‌توان شاهد غفلت از این ماهیت درهم تنیده، تقاطعی، اجتماعی، تاریخی و فضایی مساله جنسیت بود.

وقتی از فضا سخن می‌گوییم تنها مقصود فضای شهری نیست، بلکه این فضای روستایی/عشایری را هم در بر می‌گیرد، فضاهایی که غیریت یافته‌اند و به مستعمره‌های شهر در فرآیند «سیاره‌ای شدن شهر»^۹ به بیان هانری لوفور، بدل شده‌اند.

در واقع در متن فرآیندی که به تعبیر ماریا میس^{۱۰}، ورونیکا بنه‌لدت^{۱۱} و کلودیا ورله‌ف^{۱۲} در «زنان آخرین مستعمره» زنان، طبیعت، کارگران و مستعمره‌ها هر یک جزئی از قربانیان ساختار غارت سرمایه‌داری هستند. اکنون می‌توان از قیمت محاسبه ناپذیری که لوفور از سیاره‌ای شدن با اشغال و تولید فضا سخن گفت، پرده برداشت و آن را در قامتِ آخرالزمانی و ویرانشهری «خطر برگشت ناپذیری طبیعی» و «اضمحلال زیست کره» تصور کرد و از بی‌ربطی مسئله زن بلوچ، عرب خوزستان، لر و بختیاری چهارمحال بختیاری با ویرانی زیستی سخن نگفت و مسئله زن را همچنان در انتزاع حقوقی یا فرهنگی باقی گذاشت.

سوژه سیاسی جریان غالب جنبش زنان در ایران به نظر می‌رسد که زن همانسو جنسیتی طبقه متوسط مالک شاغل مرکز نشین دگر جنس‌گرا و مطالبات انتزاعی حقوقی و فرهنگی آن بوده است. این رویکرد طبعاً خود را در استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها و حرکت‌های فعالان برابری‌خواه جنسیتی چه به صورت ایجابی و چه به صورت غفلت‌ها (از جمله بی‌توجهی به سیاست‌ها و بودجه شهری و حضور سیاسی و معنادار در عرصه نمایندگی شهری) نشان داده است. در این میان می‌توان حرکت‌های «دیده‌بان آزار» و «دختران انقلاب» را به لحاظ کنش فضایی و اجراگری جنسیت جزو حرکت‌های متمایز در جنبش زنان ایران در سال‌های اخیر دانست.

از سوی دیگر، در جنبش شهری در ایران که نسبتاً جنبشی نوپاست نیز شاهد کورجنسی/جنسیتی عمومی هستیم. رویکرد عمومی به مساله حق به شهر، حق پیاده، حقوق افراد دارای معلولیت در شهر از طرفی و مداخلات/مطالبات بدون پیوند با تقاطع‌های امر جنسیتی در حقوق، خانواده و بازار کار به مسائل شهری زنان نیز سبب شده تا مسئله «جنسیت و فضا» به درستی نتواند پروبلماتیزه^{۱۳} شود و به یک برنامه مطالباتی بدل شود. همچنین جنبش شهری در ایران از رانه‌های خشم و عقلانیت زبان‌محور که رانه‌های مرسوم ساختار سیاسی مردانه و مردسالاری در ایران است، تأثیر پذیرفته و بازتاب آن در دوگانه مذاکره/خیابان، کمتر ظرفیت‌های شورمندی و حس‌مندی از جمله ظرفیت‌های اجراگری و کارناوال را فعال ساخته است. گرچه در مقایسه جنبش شهری با سایر جنبش‌ها در ایران باید آن را از این نظر پیش‌تاز و پیشرفته محسوب کرد و مثال‌های متعددی از بروز اجراگری و کارناوال را در کنش‌های شهری بازشناخت، اما این بروزها کمتر معطوف به ساختار جنسیتی شهر بوده‌اند و بیشتر از خصلت فضا‌مندی کنش‌ها ناشی شده‌اند.

۹. مقصود از سیاره‌ای شدن شهر، روندی است که در آن تمامی پهنه‌های طبیعی و روستاها تحت تسلط شهرها قرار می‌گیرند، تسلط نه فقط در شکل کالبدی بلکه تسلط در فرآیندهای محیط زیستی و سبک زندگی.

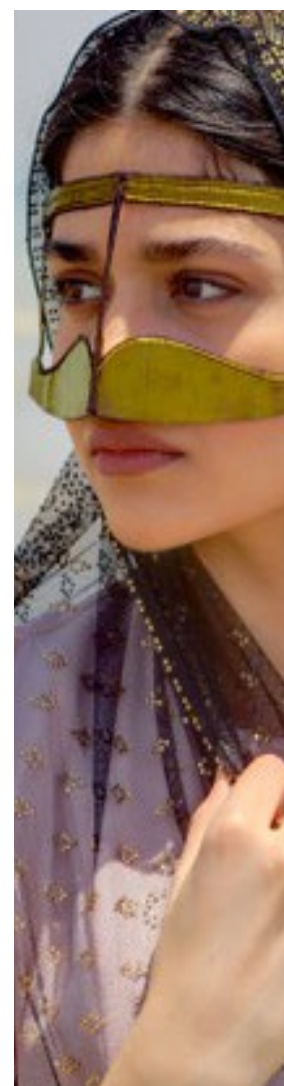
10. Maria Mies

11. Veronika Bennholdt

12. Claudia von Werlhof

۱۳. پروبلماتیزه کردن یعنی تبدیل کردن یک موضوع به مسئله و حساس سازی در خصوص آن





مساله جنسیت در شهر(فضا) را تنها در کالبد، سرانه‌ها و ردیف‌های بودجه نمی‌توان یافت. برای پروپلماتیزه کردن و مسئله‌سازی مسئله جنسیت (زنان و دگرباشان جنسی) در شهر(فضا) باید آن را با بافتارهای حقوقی، فرهنگی، طبقاتی نیز گره زد. نمی‌توان از مسئله جنسیت در شهر(فضا) گفت، اما تأثیر مرد-مکانی یا نابرابری در ارث را ندید. همان‌طور که حقوق امری انتزاعی نیست، فضا نیز امری انتزاعی نیست.

اگر در بیان امر فضایی، بر شهر تأکید می‌شود دلیلش فرآیند شهری‌شدن سیاره‌ای و استعمار فضای پیشا-شهری و غیرشهری توسط شهرها است. این را می‌توان در مستعمره‌سازی مازندران و گیلان، کیش و قشم، منطقه آزاد چابهار، منطقه آزاد بندرانزلی و اکنون جزیره هرمز و به زودی سواحل مکران به وضوح مشاهده کرد. این مسئله را می‌توان در دوگانه تهرانی/شهرستانی بازشناخت و در گفتمان «گران‌سازی تهران» و اخراج فقرا و حومه‌ای‌سازی تحلیل کرد. نمی‌توان مسئله جنسیت در این فرآیند را جدا از این فرآیندهای سلطه فضایی باز شناخت. زن بلوچی که هر روز با تمساح گاندو روبروست و عادی‌سازی می‌شود و زن تهرانی ساکن یا کاربر مجموعه تفریحی دریاچه چیتگر که احتمال وجود تمساح برایش مسئله‌سازی می‌شود. تا وقتی مسئله زن به عنوان امری انتزاعی و بدون در نظر گرفتن زیست واقعی زن‌های متفاوت بلوچ، کرد، عرب، آذربایجانی، لر، بختیاری، گیلک و قومیت‌ها و ملیت‌های دیگر مطرح می‌شود نمی‌توان از حقوق برابر سخن گفت. حقوق برابر را در زیست‌های روزمره برابر می‌توان جست، زیست روزمره‌ای که مسئله‌ای فضایی و طبقاتی است.

در پایان باید دوباره از ضرورت احیای نگاه تقاطعی سخن گفت، از جایگاه امر فضایی در تقاطع‌های جنسیتی، از به چالش کشیدن ریشه‌های مردسالارانه سلطه فضایی، از مبارزه برای زیست روزمره زنان و دگرباشان جنسی دارای گوشت و استخوان و مکان‌مندی که قومیت، طبقه و محیط زیست دارند و از مبارزه با شهری که دست‌آموزی زنان و دگرباشان جنسی را در جای جای طراحی شهری، کاربری‌ها، شبکه معابر، حمل و نقل عمومی، میلمان شهری، هنر شهری، فضاهای فراغت، مراکز رفاهی و اجتماعی آن سراغ گرفت و شاهد گتوسازی^{۱۴} جنسی/جنسیتی در آن با توجه به درهم تنیدگی فقر و جنسیت نیز بود.

منابع:

هانری لوفور- زمستان ۱۳۹۵، بقای سرمایه داری، انتشارات تپسا

هانری لوفور- آذر ۱۳۹۳، ضرباهنگ کاوی: فضا، زمان و زندگی روزمره، انتشارات رخداندو

Mies, maria, Bennholdt thomsen, veronika, Von Werholf, claudia; 1988; Women: The last colony; Zed books

میس، ماریا، بن هادت، ورونیکا، ورلهف، کلودیا- ۱۳۷۴ (کتاب توسعه شماره ۱۰)، زنان آخرین مستعمره

جدیری، سپیده- ۱۴ دسامبر ۲۰۲۰، «من هم؛ جنگی برای زنان یا میان زنان؟»، تارنمای بیدارزنی

۱۴. گتوسازی: گتو به کولونی‌های شهری جداسازی شده یهودیان اطلاق می‌شد که بعدها در برنامه‌ریزی شهری به هرگونه جداسازی بر مبنای قومیت، نژاد و طبقه نیز چه به صورت اجباری و چه به صورت سیستماتیک اطلاق می‌گردد.

صبا زواره‌ای

پرسه زن، بدن نامرئی و جنسیت فضا

پیوند بر سایت مآچولند: <https://macholand.net/genderandpublicspaces03/>



پرسه‌بی‌هدف همچنان در نگاه بخشی از جامعه زنان را در آستانه «هرزگی و فساد اخلاقی» قرار می‌دهد در حالی که حضور بی‌علت مردان در کوچه و خیابان به عنوان نُرْم پذیرفته شده است

پرسه‌زنی حتی کنشی سیاسی است در برابر سیاستی که فضا را به نفع گروهی مصادره می‌کند. پرسه‌زن این نظم سرکوبگر را بر هم می‌زند و از قاعده بدن‌ها نافرمانی می‌کند

«می‌روم عکاسی.» دور بین را روی دوشم می‌انداختم و از خانه بیرون می‌زدم. هجده سالم تمام شده بود و برای گشتن بی‌دلیل در شهر بهترین بهانه را پیدا کرده بودم. اغلب با تاکسی یا اتوبوس خودم را به نقطه شروعی که روی نقشه تهران بزرگ روی دیوار اتاقم نشان کرده بودم، می‌رساندم. برای نقطه پایان اما نه جایی در ذهنم داشتم، و نه زمانی. خیابان‌ها به هم می‌پیچید و کوچه‌ها یکی پس از دیگری من را می‌ربود. یک وقت‌هایی مکث می‌کردم، به چیزی خیره می‌شدم و عکسی می‌گرفتم. و بعد دوباره کشیدگی مسیر بود که به ادامه دعوت می‌کرد، و هر ناشناخته‌ای که در پس پیچ‌ها و گذرها در انتظارم بود. تهران را گز می‌کردم. نه این‌که پیش از آن آزار خیابانی، لمس‌های منزجرکننده و متلک را تجربه نکرده باشم، با این همه، تنهایی پرسه زدن در خیابان مواجهه صریح من با جنسیتم در شهر بود. خیلی جاها در شلوغی‌ها و انبوه بدن‌ها گم می‌شدم، اما بعضی جاها چیزی نامرئی مانع از حضور آزادانه‌ام می‌شد: احساس ترس، احساس عدم تعلق به آن فضاها، احساس بیرون‌بودگی از جایی که باید می‌بودم.

زمان در هم تنیده با مکان وضعیت را پیچیده‌تر می‌کرد. ساعت‌هایی بود که آدم‌های زیادی مشغول رفت‌وآمد بودند و حضورشان احساس امنیت می‌داد، اما اغلب صبح‌های خیلی زود و شب دیر وقت، طبق قاعده‌ای نانوشته زمان ولگردی نبود. علاوه بر احساس ترس و قضاوت‌های اخلاقی دیگران بیرون از خانه، می‌دیدم بیشتر دوستانی که برادر داشتند چه‌طور در خانه باید استانداردهای دوگانه را تحمل می‌کردند. پسرها اغلب اجازه داشتند تا دیر وقت بیرون بمانند و حتی خانه نروند، در حالی که محدودیت‌های بیشتری در زمان و مکان برای دخترها وجود داشت. با این توجیه که شهر جای امنی برای دختران نیست. متوجه شدم که تجربه فضای عمومی بر مبنای جنسیت و خاستگاه اجتماعی تفاوت دارد، ساعت‌های استفاده از این فضاها تفاوت دارد، دلایلی که آدم‌ها می‌آورند برای پرسه‌زدن در این فضاها تفاوت دارد. در این یادداشت می‌خواهم به این مساله یعنی سهم کمتر و محدودتر زنان از پرسه‌های خیابانی بپردازم. این‌که چگونه به طور تاریخی زنان با تذکرهای اخلاقی، دغدغه‌های مدام برای مراقبت از بدن‌شان و قضاوت شدن، از لذت گم شدن در شهرها، از پرسه زدن در خیابان‌ها محروم شده‌اند. با چه ترفندهایی مردسالاری آنها را از فضاهای عمومی پس رانده، زمان حضورشان را محدود کرده، یا برای فعالیت‌هایشان تعیین تکلیف کرده است.



برای پیدا کردن نامی برای این پرسه‌های بی‌هدف، شما را به قرن ۱۹ فرانسه می‌برم. شارل بودلر^۱ شاعر نخستین کسی بود که برای کسی که به گشت‌وگذار در شهر می‌پردازد واژه فلانور (flâneur) را به کار برد (که در این متن «پرسه‌زن» را برای معادل آن برگزیده‌ام اما باید دقت کرد که این واژه در فرانسوی جنسیت دارد و جنسیت آن مذکر است). بودلر پرسه‌زن را فردی می‌دانست که مدرنیته را با ول چرخیدن، مشاهده کردن، گزارش دادن و گم شدن در شهر پاریس تجربه می‌کرد. شیوه کار او و معنای کارش در هم تنیده بود: او هم از پرسه‌زن نوشت و هم به عنوان پرسه‌زن. آزادی پرسه‌زن که بودلر از آن می‌نوشت اما به واسطه دو عامل مهم برایش ممکن شده بود: مرد بودن و توان اقتصادی. در واقع هم بدنی داشت که به واسطه جنسیتش هنجار فضای عمومی پاریس قرن نوزده بود، هم پول این را داشت که زمانی را به گشت و گذار و گم شدن در پیچیدگی‌های شهر اختصاص دهد و هم شهر بر اساس نیازهای حرکتی این بدن طراحی شده بود، چنان‌که هنوز هم اغلب شهرهای دنیا برای افراد دارای معلولیت به طور کامل دسترسی‌پذیر نیستند. برای آن‌که اهمیت نقش جنسیت را در تجربه او درک کنیم، بیایید در همان پاریس قرن نوزده سراغ ژرژ ساند^۲ برویم. در حدود همان سال‌هایی که بودلر پاریس را بالا پایین می‌کرد، نویسنده زنی ساکن آن شهر بود، آمانتین ارر لوسیل دوپن^۳، نویسنده‌ای سوسیالیست و فمینیست که نام ادبی مردانه‌ای را برای کار حرفه‌ای برگزید: ژرژ ساند. ساند برای آن‌که بتواند در همان زمانی که بودلر در وصف رهایی پرسه‌زن پاریس قرن نوزده می‌نوشت، آزادانه حرکت کند، لباس متناسب به مردانه می‌پوشید. جنت ولف^۴ می‌نویسد:

«در ۱۸۳۱ ژرژ ساند برای آن‌که پاریس را آزادانه تجربه کند، لباس پسرانه می‌پوشید مثل یک پسر نوجوان تا آزادی‌ای را داشته باشد که زنان نداشتند و فقط از آن مردان بود. [...] همین پنهان بودگی زندگی و تجربه فلانور را به روی او گشود.»

ساند در توصیف این تجربه نوشته است: «هیچ کس من را نشناخت، هیچ کس به من نگاه نکرد، هیچ کس در من ایرادی پیدا نکرد. یک اتم بودم گم شده در انبوه جمعیت.»

در پایان قرن نوزدهم اوضاع چندان بهتر نشده بود. جنت ولف در توصیف شرایط زنان در این زمان می‌نویسد: «حتی در پایان قرن ۱۹ زنان در پاریس به تنهایی و به راحتی نمی‌توانستند به کافه بروند و یا در لندن به رستوران. زنان باید توجه بسیار بیشتری به لباس تن‌شان می‌کردند چرا که پوشش آنها به شدت مورد بررسی قرار می‌گرفت تا طبقه اجتماعی آنها را تعیین کند. در قرن ۱۹ این واکاوی برای تشخیص زنان محترم از هرزه بود.»

«هرزگی» صفتی بود که به زنی که آزادانه در فضای شهری می‌چرخید اطلاق می‌شد. سوزان باک-مورس^۵ توضیح می‌دهد که نسخه زنانه پرسه‌زن را جامعه آن زمان «فاحشه» می‌دانسته است. او می‌نویسد: «فلانور تفاوت جنسیتی موقعیت ممتاز و برتر مردان در فضای عمومی را نمایان می‌کند. یعنی: فلانور اسم مردی بود که ول می‌گشت؛ اما همه زنانی که ول می‌گشتند این خطر را می‌کردند که به عنوان فاحشه دیده شوند چون چسباندن صفاتی مثل «خیابان‌گرد» یا «ولگرد» به زنان به روشنی فاحشگی را به آنها نسبت می‌داد.»

مفهوم پرسه‌زن در قرن بیستم میلادی مورد توجه والتر بنجامین^۶ قرار گرفت و الهام‌بخش او شد برای نوشتن «پروژه پاساژها». پژوهش عظیم و ناتمامی که «فلانور» بودلر را نقطه آغازی قرار داد برای

1. Charles Baudelaire
2. George Sand
3. Amantine Lucile Aurore Dupin
4. Janet Wolff
5. Susan Buck-Morss
6. Walter Benjamin



واکاوی تاثیر شهر مدرن بر روان انسان. شخصیتی که در پاساژهای پاریس قدم می‌زد و سویه‌های تجربه مدرنیته در شهر مدرن را می‌کاوید. این مفهوم بعدها به دست دیگر هنرمندان و متفکران قرن بیستم از جمله گی دوبور^۷ توسعه پیدا کرد. در تمام این فراز و نشیب‌ها، آنچه به اندازه کافی به آن توجه نشد، این بود که جنسیت، عاملی بسیار تاثیرگذار و مهم بود برای نوع تجربه پرسه‌زن در شهر (باک-مورس)، و زنان از ادبیات شکل گرفته حول این موضوع به نظر غایب می‌آمدند. جنت ولف این ادبیات را تجربه مردان از «فضاهای کار و سیاست و شهر» می‌داند که زنان از آن حذف شده بودند. او می‌نویسد: «ادبیات مدرنیته، که به توصیف تجربه‌های فرار، ناپایدار و ناشناس زندگی در کلان‌شهرها می‌پردازد اغلب از زبان مردان نوشته شده است. شخصیت فلانور در ادبیات مدرن همیشه مرد بوده است. در نوشته‌های بودلر و بنجامین اثری از تجربه زنان در شرایطی که از نیمه قرن نوزده فضای خانه و کار جدا شدند و زنان به فضای خانگی متعلق شدند دیده نمی‌شود.»

از اواخر قرن بیستم نظریه‌پردازان فمینیست برای بازپس‌گیری یا بازتعریف مفهوم پرسه‌زن برای زنان، واژه فلانوز (flâneuse) (فلانور به صرف مونث در زبان فرانسوی به معنای پرسه‌زن مونث) را پیشنهاد دادند. گرچه زنان به واسطه عدم دسترسی آزاد و بی‌مانع و بی‌دغدغه مانند مردان به فضا و زمان شهری، از این ادبیات غایب بودند، اما به ادعای این متفکران راه‌های خود را برای تداوم حضورشان در فضاهای شهری پیدا کرده بودند. لباس متناسب به مردانه ژرژ ساند قطعا یک نمونه از این تاکتیک‌ها بود. یک صد سال پس از آن، در آغاز قرن بیستم، ویرجینیا وولف^۸ در جستار «شکار خیابان» یک بعدازظهر زمستانی در لندن را توصیف می‌کند که به بهانه خرید یک مداد از خانه بیرون می‌زند. جریان سیال ذهن وولف او را از کوچه پس کوچه‌ها عبور می‌دهد و برای هر چه می‌بیند و نمی‌بیند قصه می‌بافد تا جایی که اصلا فراموش می‌کند بهانه بیرون زدن چه بوده است. وقتی عاقبت به یاد آورده و مداد را خریده به آستانه خانه می‌رسد، توصیف می‌کند که حالا در مواجهه با اشیای آشنای خانه، خودی که در پیچ‌درپیچ شهر پرهیاهو پخش و پلا شده بوده، برگشته و او دوباره خودش می‌شود. این تجربه رهایی‌بخش که ذهن او را سرشار از تصویرها و خیال‌های تازه کرده، تنها به مدد بهانه‌ای قابل قبول توانسته شکل بگیرد: خرید مداد! وولف در پایان آن جستار می‌نویسد: «حقیقت دارد! فرار کردن بالاترین لذت‌هاست و شکار خیابان در زمستان بهترین ماجراجویی‌ها!»

پژوهش‌های بسیار اندکی در زمینه‌های مرتبط در ایران انجام شده که از جمله آنها می‌توان به مجموعه «سفرنامه‌های زنان در ایران عصر قاجار» توسط نشر اطراف و «درآمدی بر روایت زنانه از شهر» نوشته سارا نادری اشاره کرد. گرچه روند تحولات در ایران و غرب متفاوت است و عواملی که بر ارتباط پیچیده فضا با بدن در جامعه ایران تاثیرگذار است بر آنچه در غرب رخ داده منطبق نیست، آموزه‌ها کاربردی و راهگشا است. از درک و مشاهده ما از تقسیم‌بندی عرصه‌های اندرونی و بیرونی و پیوند زدن بدن متناسب به زنانه با عرصه‌های خصوصی توسط عرف و قانون و آموزه‌های اسلامی، در ایران امروز نیز منجر به این شده است که هنجار بدنی فضاهای شهری بدن متناسب به مردانه باشد. در این شرایط برای حضور در این فضاها زنان اغلب به آن بهانه‌هایی نیاز دارند تا حضور آنها را توجیه کند و توضیح دهد. پرسه بی‌هدف همچنان در نگاه بخشی از جامعه زنان را در آستانه «هرزگی و فساد اخلاقی» قرار می‌دهد در حالی که حضور بی‌علت مردان در کوچه و خیابان به عنوان نرْمِ پذیرفته شده است. این نگاه در مورد اعضای اجتماع رنگین‌کمانی یا اقلیت جنسی و جنسیتی به حاشیه رانده شده هم وجود دارد. دیدن گروهی پسر جوان سر کوچه یا توی پارک‌های محل، صحنه‌ای آنقدر عادی است که کسی شاید به آن توجه نکند، اما گروه دختران بی‌حرکت در بسیاری مناطق ممکن است سوال برانگیز

7. Guy Debord

8. Virginia Woolf



باشد. برای چه آنجا هستند؟ لباس فرم و دفتر و دستک اغلب آنها را از قضاوت‌ها می‌رهاند که لابد یا در راه مدرسه و کلاس هستند و یا از آموزشگاهی برمی‌گردند؛ هر چه هست در پی انجام کاری مجاز و مشخص هستند و حضورشان در آن فضا صرفاً برای رسیدن از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر است. نه برای مکث، پرسه‌زدن و بی‌خیال گشتن. در بسیاری شهرهای ایران تماشای گروهی مردان سالمند که در پارک‌ها با هم به گفتگو یا بازی شطرنج و تخته نشسته‌اند عادی و دلپذیر است، اما زنان سالمند که اغلب اگر از خانه هم بیرون بیایند، در آستانه خانه‌ها می‌شود پیدا کرد. اگرچه قصدم اینجا به هیچ وجه تعمیم دادن نادقیق نیست و در سفرهایی که داشته‌ام دریافته‌ام عرف مناطق مختلف، تفاوت دارد و در برخی نواحی زنان از آزادی‌ها و عاملیت نسبی بیشتری برای حضور پررنگ در عرصه‌های عمومی برخوردارند، اما همچنان در بیشتر مناطق بدن منتسب به زنان با هر پوششی که باشد، برای پرسه‌زنی بدنی «هنجار» محسوب نمی‌شود. در اغلب پرسه‌ها و سفرهایی که از هجده سالگی به بعد رفتم، یکی از چیزهایی که بارها از قضاوت‌ها و به دنبال آن آزارها نجاتم داد، ظاهر پرطمطراق دوربین عکاسی‌ام بود. به واسطه عکاسی انگار هدفی برای حضور در فضاها داشتم، اما برخی جاها دوربین عکاسی کافی نبود. باید از دوست مذکری می‌خواستم که من را همراهی کند، یا گروهی را همراه خود می‌کردم. این محدودیت‌ها و بیرون‌بودگی‌ها را باید در تحلیلی تقاطعی دید و به هیچ وجه نمی‌توان تنها به جنسیت تقلیلش داد. چندین سال پیش در سفری در روستایی نزدیک اردبیل با دختر هفده/هجده ساله‌ای گفتگو کردم که از من پرسید آیا ازدواج کرده‌ام؟ به او گفتم قصد ندارم. متقابلاً از او همین را پرسیدم و توضیح داد که برای او ازدواج یعنی بلیط تهران. در واقع برای آن‌که بتواند از روستا بیرون بزند، و خودش را به تهران برساند لازم بود نه تنها مردی همراه او باشد، بلکه در ساختاری سنتی نوع آن رابطه هم مشروع باشد. پرسه‌های هم‌سن و سال او اما آزادانه اجازه داشتند به هر شهر و مکانی سفر کنند.

بیرون بودن نسبی از مناسبات سنتی محدودکننده و سرکوبگر و توان مالی برای داشتن زمان فراغت، امتیازی است که ساکنان شهرهای بزرگ اغلب برخورداری از آن را فراموش می‌کنند. اوایل دهه هشتاد خورشیدی که من تازه پرسه‌زنی و سفر را شروع کرده بودم برای اغلب آدم‌ها رفتارم عجیب و غریب بود، اما خوشبختانه امروز بعد از دو دهه، تابوها تا حد زیادی شکسته شده و دیدن زنان مسافر و پرسه‌زن عادی شده است. دختران زیادی این روزها با کوله‌هایشان آواره نقشه جغرافیا اند. در فضای مجازی هر روز کسی به طرفی سفر می‌کند و قلمروهای مردانه مدت‌هاست که به چالش کشیده شده. اما در درک آن‌چه روی می‌دهد نمی‌شود امتیاز این افراد برای برخورداری از استقلال مالی و بیرون‌بودگی از مناسبات سنتی را نادیده گرفت. به تعبیر دیگر بسیاری از این زنان آزادی‌هایی را که تجربه می‌کنند، مرهون امتیازهایی هستند که بسیاری از زنان و حتی مردان به واسطه نداشتن زمان و امکانات مالی یا قرار داشتن در روابط سنتی کنترل‌کننده از آن برخوردار نیستند. آنچه مهم است درک این نکته است که فضای عمومی که باید فارغ از جنسیت و خاستگاه طبقاتی به همه مردم تعلق داشته باشد، با ترفندهای گوناگون همچنان در بازتولید گروه‌های فرودست همدستی می‌کند و هم‌زمان سهم برابر آنها از این عرصه‌ها را می‌رباید. پرسه‌زنی در این شرایط حتی کنشی سیاسی است در برابر هر سیاستی که فضا را به نفع گروهی مصادره می‌کند. پرسه‌زن این نظم سرکوبگر را بر هم می‌زند و از قاعده بدن‌ها نافرمانی می‌کند. او از آستانه خانه و محدوده محله بیرون می‌رود، و رهایی گام‌هایش در گشت‌های کوتاه و بلند، نظم سرکوبگر فضا را به چالش می‌کشد.



منابع:

The invisible flaneuse: women and the literature of modernity, Janet Wolff, Volume: 2 issue: 3, page(s): 37-46, Issue published: November 1, 1985

The Flaneur, the Sandwichman and the Whore: The Politics of Loitering, Susan Buck-Morss, New German Critique, No. 39, Second Special Issue on Walter Benjamin (Autumn, 1986), pp. 99-140 (42 pages)

Street Haunting: a London adventure, Virginia Woolf, 1930

<http://s.spachman.tripod.com/Woolf/streethaunting.htm> [last accessed 01 Jan 2021]

Print edition: Vintage Classics, 2014

نازنین شاه‌رکنی نویسنده «زنان در شهر» در گفتگو با صبا زواره‌ای جای زنان در شهر کجاست؟ نگاهی به تفکیک جنسیتی در ایران

پیوند بر سایت ماچولند: <https://macholand.net/genderandpublicspaces04/>

بارها و بارها در حین پژوهش زنانی را دیدم که وارد اتوبوس می‌شدند و اگر در قسمت زنان جایی نبود به قسمت مردان می‌رفتند و اگر کسی معترض می‌شد می‌گفتند: «پول دادم! صندلی خالی حق من است.»

کنترل نمی‌تواند تام و تمام باشد و به تدریج فضاهایی ایجاد می‌شود که از حیطة کنترل دولت خارج است. نمونه‌اش زنی که موقع برگشت از کار، نزدیک خانه، پشت فرمان مقنعه‌اش را می‌اندازد، حاکمیت در را می‌بندد زنان پنجره‌ای جدید می‌یابند.

به تازگی پژوهشی درباره زنان و سیاست‌های تفکیک جنسیتی در ایران در فاصله انقلاب ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۹۳ در قالب کتاب منتشر شده است. نویسنده این کتاب دکتر نازنین شاه‌رکنی استاد مطالعات جنسیت و جهانی شدن در LSE (مدرسه اقتصاد لندن) است که آن را بر مبنای پژوهش پایان‌نامه دکترای خود نوشته است. این کتاب سیاست‌های حاکم بر حضور زنان در عرصه‌های عمومی را با تمرکز بر سه نمونه موردی از فضاها بر اساس نوع دسترسی زنان به این فضاها، یعنی اتوبوس، پارک و استادیوم ورزشی، مورد کنکاش قرار داده و تحلیل کرده است. کتاب «زنان در شهر؛ بررسی سیاست‌های تفکیک جنسیتی در ایران» در سال ۲۰۲۰ برنده «جایزه فرهنگی لطیفه یارشاطر» شده است که هر دو سال یک بار به پژوهشی برگزیده در حوزه مسائل زنان تعلق می‌گیرد. آنچه در پی می‌آید گفتگوی صبا زواره‌ای درباره این کتاب و پژوهش با دکتر نازنین شاه‌رکنی است.

— در کتاب اشاره می‌کنید که سیاست‌های جمهوری اسلامی در راستای «اسلامی کردن» فضاهای عمومی و حجاب اجباری، به نوعی حرکت در خلاف جهتی بود که رویه دوران پهلوی بود. از وضعیت زنان در ارتباط با فضاهای عمومی در دوران پیش از انقلاب (پهلوی و قاجار) چه می‌دانیم و سیاست‌های جداسازی جنسیتی در دوران جمهوری اسلامی، چه نسبتی با قواعد، هنجارها و عرف پیش از انقلاب دارد؟

— من در واقع کوشیدم که باب گفت‌وگو در این زمینه را باز کنم، بر خلاف بسیاری که از نوعی گسست میان ایران پس از انقلاب و ایران دوران پهلوی و قاجار سخن می‌گویند، تلاشم این بوده که به تداوم بعضی از آداب و رفتار و سنت‌های اجتماعی اشاره کنم. تفکیک جنسیتی با جمهوری اسلامی به ایران نیامد. اراده سیاسی حاکمیت ریشه در مناسبات اجتماعی پیشینی دارد و در واقع سوار بر قدرت اجتماعی مردسالارانه و پدرسالارانه است. کنترل بدن زن و روابط جنسی و جنسیتی از ارکان نظام مردسالار/پدرسالار است که به اشکال گوناگون نمود پیدا می‌کند. تفکیک جنسیتی یکی از نمودهای سلطه جنسیتی است که در عرف ما جاری بوده و هست. خانواده پدری من اهل دزفول هستند. روایت‌های اعضای خانواده پدری ام از دزفول "آن زمان" بسته به جنسیت راوی متفاوت است. شهری که از لابه‌لای حرف‌های زنان فامیل از خانه پدری و دزفول دوران کودکی‌شان در ذهن شنونده نقش می‌گیرد، با تصویری که مردان فامیل از دزفول به دست می‌دهند همخوانی ندارد. زنان و مردان فامیل یا فضاهای متفاوتی را تجربه کرده‌اند و یا تجربه‌های متفاوتی از فضاهای یکسان داشته‌اند. اندرونی/بیرونی کردن فضا فقط مربوط به خانه‌ها نبود، شهر هم پر بوده است از مرزهای مرئی و نامرئی جنسیتی. تاریخ شفاهی ما پر است از این قبیل قصه‌ها و روایت‌ها. من البته برای نوشتن آن بخش از کتاب که به آن اشاره می‌کنید بیشتر از کارهای خانم دکتر افسانه نجم‌آبادی استفاده کردم و الهام گرفتم. کارهای خانم دکتر منصوره اتحادیه هم پنجره‌ای به ایران دوران قاجار است. کتاب تاریخ سینمای ایران دکتر حمید نفیسی هم حاوی نکات ارزشمندی در مورد بازگشایی اولین سینماهای زنانه در ایران و کلا ورود زنان به تماشاخانه‌ها در پایان دوران قاجار و آغاز دوران پهلوی است.

پیش از ادامه بحث بگذارید به نکته‌ای اشاره کنم که در کارهای بسیاری از مورخان مطرح شده است و آن این‌که تفکیک جنسیتی فضاهای خانگی و عمومی هیچ وقت کامل نبوده است. روایت‌های مکتوب اغلب مربوط به طبقات بالا دست و اشرافی جامعه است. در واقع اعضای این طبقات قدرت مالی و اجتماعی و سیاسی لازم را برای اعمال تفکیک جنسیتی داشتند. برای زنان این طبقه بود که کوچه و حمام و بزاری و خیاطی قرق می‌شد؛ زنان این طبقه استطاعت مالی داشتند که خدمه خود را برای خرید روزانه به بازار بفرستند. این طبقات بالادست بودند که خانه‌هایی بزرگ با اتاق‌های متعدد داشتند و هر اتاق را برای کار خاصی در نظر می‌گرفتند و تعریف می‌کردند. طبقات فرودست چنین امکاناتی نداشتند؛ در فضاهایی تنگ و محدود زندگی می‌کردند و برای رفع نیازهای روزمره مجبور به رفت و آمد در فضاهای عمومی و بازار و غیره بودند. بنابراین بُعد طبقاتی تفکیک جنسیتی و تغییر آن در طول تاریخ را نیز باید در نظر بگیریم.

در پاسخ به سوال شما باید بگویم هدف من از مقایسه مختصر ایران پس از انقلاب با ایران دوران پهلوی و قاجار فقط این نبود که تداوم در تفکیک جنسیتی را نشان بدهم. برای من مهم بود که فرایند تبدیل شدن «تفکیک جنسیتی» را به «دغدغه دولتی» و پروژه‌ای دولتی بفهمم و تحلیل کنم. آغاز این فرایند به لحظه مواجهه ایرانیان با مدرنیته اروپایی برمی‌گردد. خلاصه بخواهم بگویم در سال‌های واپسین دوران قاجار زن و حضورش در عرصه عمومی، به دغدغه دولتمردان ایرانی تبدیل می‌شود اما نکته جالب اینجاست که تفکیک جنسیتی، مثلاً تاسیس سینمای مختص زنان و جداسازی فضای داخل سینما و تماشاخانه به دو قسمت زنان و مردان، در پایان دوران قاجار بیشتر به منظور «بیرون کشیدن» زنان از فضای خانگی بود. در واقع گام اول مهیا کردن فضای عمومی برای زنان، ایجاد فضاهایی زنانه و بسط تفکیک جنسیتی به فضاهای عمومی بود. یادمان باشد آنچه از آن به عنوان فضای عمومی نام می‌بریم، در واقع فضایی مردانه و در انحصار مردان بود. بعدتر در دوران پهلوی اما برچیدن این مرزها و حصارها و حجاب‌ها دغدغه دولت شد. برای این‌که ایران هر چه بیشتر به مدرنیته اروپایی شبیه شود لازم بود که «اختلاط» زن و مرد به نمایش گذاشته شود. این اختلاط به نماد مدرنیته و مدنیت تبدیل شد. زنان باید به دیگرگونه بودن کنار مردان عادت می‌کردند و مردان هم به دیگرگونه دیدن زنان. داستان‌ها طولانی‌اند و از حوصله این بحث خارج. برای من اما این کارکرد و کاربرد تفکیک جنسیتی و رابطه‌اش با مدرن کردن زن ایرانی - جامعه ایرانی، جالب بود. پس از انقلاب نیز ما با همین دغدغه دولتی مواجهیم: جای زن در جامعه مدرن اسلامی. بنابراین خوانش شما از متن من درست است. بحث من در کتاب همین است که اعمال تفکیک جنسیتی به عنوان سیاست رسمی دولت جمهوری اسلامی در واقع نقطه مقابل سیاست رسمی دوران پهلوی برای اختلاط است. هر دو اما دغدغه‌ای یکسان دارند: تعیین جای زن در جامعه. هر دو سیاست شکل‌هایی از بودن را ممکن می‌کنند و شکل‌هایی از بودن را نابود.

■ در بخش‌های مختلف کتاب تاکید می‌کنید که سیاست‌های جمهوری اسلامی در قبال سهم زنان از فضاهای عمومی، سیال و در تحول بوده و در این چهل و اندی سال تغییر کرده و این تحولات خطی نبوده است. این تغییرات به طور کلی به چه شکل بوده و تحت تأثیر چه عوامل اصلی قرار داشته است؟

■ هدف من در این کتاب این بوده که سیال بودن مرزکشی‌های جنسیتی را نشان بدم و بحث این است که این مرزها، این جاها و این فضاها به مرور زمان معنا و کاربردشان تغییر کرده است. بنابراین هم فرم تفکیک عوض شده است و هم معنا و کاربرد این فضاهای تفکیک شده. این سیالیت مرزهاست که مرزکشی را تبدیل به موضوعی سیاسی می‌کند. مرزکشی‌های دولتی انواع و اقسام دارد: مرزکشی بین دو کشور، مرزکشی بین نژادها و قومیت‌های گوناگون (مثل آنچه در آفریقای جنوبی یا آمریکا شاهدش بوده‌ایم) و در این مورد خاص مرزکشی بین دو جنس. برای همین هم جانمایی میله‌ای که فضای اتوبوس را به دو بخش زنانه و مردانه قسمت می‌کند، یا دیوارکشی دور پارک بانوان و یا بازکردن در ورزشگاه آزادی می‌شود موضوع گفت‌وگو و درگیری سیاسی. من در این کتاب تلاش کردم با مطالعه موضوع به ظاهر بی‌اهمیت و روزمره‌ای مثل مثلاً جابه‌جایی میله اتوبوس، به درکی از جابه‌جایی قدرت در سطح کلان و شیوه حکمرانی دولت برسم.

خلاصه بحث در کتاب این است که حاکمیت در دهه اول بعد از انقلاب، برای استقرار نظم جنسیتی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی و انقلابی با استفاده از ابزار تنبیهی، حضور زنان را در بسیاری از فضاهای عمومی ممنوع یا محدود کرد. مثلاً فضای داخل اتوبوس را به گونه‌ای تقسیم کرد که فقط یک سوم فضای ته اتوبوس در اختیار زنان قرار گرفت، یا مثلاً ورزش گروهی زنان را در پارک‌ها ممنوع کرد، اما این ابزارهای تنبیهی هم هزینه بر هستند و هم هزینه‌ساز و کارایی مورد انتظار حاکمیت را هم نداشته‌اند. در مورد بحث حجاب هم می‌بینیم که ابزار تنبیهی هزینه‌بر و هزینه‌ساز بوده است و عملاً با شکست مواجه شده‌اند. نیرو و منابع دولتی محدودند. برای همین هم گشت‌های ارشاد به چند میدان و تقاطع پر رفت و آمد و به بعضی اماکن تفریحی محدود می‌شوند. کنترل نمی‌تواند تام و تمام باشد و کم‌کم فضاهایی ایجاد می‌شود که از حیطه کنترل دولت خارج است. نمونه‌اش زنی که موقع برگشت از کار، نزدیک خانه، پشت فرمان مقنعه‌اش را می‌اندازد، نمونه‌اش زنان بسیاری که به ورزش‌های همگانی در فضای سبز مجتمع‌هایی مثل اکباتان و پارک دو پرنس در خیابان شیراز و غیره ادامه دادند. نمونه‌اش دخترانی که با لباس مبدل وارد ورزشگاه آزادی می‌شوند. حاکمیت در را می‌بندد زنان پنجره‌ای جدید می‌یابند. این‌ها از نظر دولت و دولتی‌ها مغفول نمانده است. در مصاحبه‌هایم به کرات از مسئولان حراست پارک‌ها و ورزشگاه‌ها شنیدم که می‌گفتند: «خانم از پس این‌ها بر نمی‌آییم!» تقابل و تعامل و مذاکره با حاکمیت و نمایندگان دولت در این فضاهای روزمره است که شکل می‌گیرد.

همان‌طور که در کتاب اشاره می‌کنم این «از پس زنان بر نیامدن»، این حضور دائمی زنان در جاهایی که برای آنها تعریف نشده است و یا از حضور در آن منع شده‌اند نشان از نوعی بحران در مرکزکشی جنسیتی دارد. مرز که نادیده گرفته می‌شود، قدرت مرزبان هم زیر سوال می‌رود. حاکمیت در قبال این تغییر و تحولات منفعل نبوده است. در کتاب اشاره می‌کنم که در مواجهه با این مسایل دولت به تدریج به جای آنکه استفاده از فضاهای خاصی را با استفاده از ابزار سرکوب و تنبیهی منع کند و یا انرژی و هزینه‌اش را صرف ممنوعیت سبک خاصی از زندگی کند، به جای آنکه نقش ژاندارم را ایفا کند، در بسیاری موارد به تولید فضاهای جدید رو آورده و با استفاده از ابزار تشویقی سبک خاصی از زندگی را تشویق کرده و در نقش خادم ملت ظاهر شده است. «دولت خدمتگزار» برای مردم «بهشت مادران» و «مسکن مهر» ایجاد می‌کند. به جای اینکه از قدرت سلبی استفاده کند به قدرت ایجابی روی می‌آورد. زنان را به استفاده از فضاهای تفکیک شده هدایت می‌کند. زنان بسیاری در گفت‌وگوی با من از شهرداری برای ایجاد پارک‌های بانوان ممنون بودند، از تمیزی و سرعت و امکاناتی که در مترو و اتوبوس برای‌شان ایجاد شده خشنود بودند. نارضایتی‌ای اگر ابراز می‌شد برای این بود که می‌خواستند دولت «توجه بیشتری بکند». در این فرآیند، همان‌طور که جای دیگر هم گفته‌ام «نیاز زنان» با «منافع حکومت» گره می‌خورد. این زنان برای رفع نیازهای روزمره خود به حکومت وابسته می‌شوند و این به تثبیت قدرت دولتی می‌انجامد. یعنی حاکمیت موفق می‌شود بحران را به فرصتی برای تقویت خود و تثبیت قدرت خود تبدیل کند و این کار را نه الزاماً با زور و ارباب، که با هدایت و تشویق انجام می‌دهد. به همین دلیل است که می‌گویم برای فهم شیوه حکمرانی و قدرت دولتی در ایران، تنها شناختن ساز و کار سرکوب کافی نیست. حکومت فقط سرکوب نمی‌کند، هم‌زمان اقناع می‌کند؛ فقط تنبیه نمی‌کند، هم‌زمان تشویق هم می‌کند. این نوسان بین سرکوب و اقناع/تشویق برای زنان هم فرصت ایجاد کرده است، هم محدودیت و محرومیت. حاکمیت در بسیاری مواقع ضمن انکار محدودیت و محرومیت زنان، افتخار پیشرفت زنان را از آن خود دانسته است. در کتاب برای توضیح این نوسان و قبض و بسط دائمی فضای عمومی برای زنان و نحوه برخورد حاکمیت با وضعیت زنان در ایران از مفهوم جنسیت‌زدگی انعطاف‌پذیر (sexism flexible) استفاده کرده‌ام.

— یکی از بحث‌های اصلی کتاب نقش تحولات اقتصادی در گفتمان حاکمیت برای توجیه و توضیح سیاست‌های جداسازی جنسیتی است. این که حاکمیت از نقش قیمی که مسئولیت حفاظت از پاکدامنی و عفت زنان را دارد و امر و نهی می‌کند، به حکومتی که به دنبال تامین حقوق و انتخاب‌های آنهاست، تغییر نقش می‌دهد. به بیان دیگر از گفتمان تنبیه و مجازات، به صحبت از حق برخورداری زنان از فضاهای عمومی می‌رسد. این مساله را لطفاً توضیح دهید.

— بهترین مثال، مورد شرکت واحد اتوبوسرانی تهران است. در دهه ۶۰ و به خصوص در سال‌های اولیه پس از انقلاب

گروه‌های بسیاری از وضعیت نابسامان اتوبوسرانی و شلوغی اتوبوس‌ها شکایت داشتند. از طرفی بحث اسلامی کردن فضاهای عمومی و شهری هم داغ بود و خوب به نظر مسئولان، و البته بسیاری از شهروندان، فضای پر ازدحام داخل اتوبوس و تماس تن‌های نامحرم، خلاف عرف و اسلام بود. مسئولان شرکت واحد میله‌ای داخل اتوبوس‌ها نصب کردند که فضای داخل اتوبوس را به دو قسمت زنانه و مردانه تقسیم کنند. این مشکل ازدحام را حل نمی‌کرد، ولی مشکل تماس تن‌های نامحرم را حل می‌کرد. در بیانیه اتوبوسرانی و مصاحبه‌هایی که مسئولان وقت انجام می‌دادند هدف از این کار حفظ حرمت زنان اعلام می‌شد. در واقع دولت با نهی اختلاط و با محدود کردن زنان به فضای کوچک ته اتوبوس، خود را پاسبان عفت و حرمت زنان و به تبع آن، اخلاق اسلامی معرفی می‌کرد. زنان به این وضع اعتراض داشتند. نشریات «زن روز» آن سال‌ها پر است از نامه‌هایی که هم زنان مذهبی و هم زنان غیرمذهبی به دفتر مجله فرستاده و در آن از این «تبعیض آشکار» و «فضای تنگ و خفقان آور و گرم و پر دود ته اتوبوس» شکایت کرده‌اند.

در دهه ۷۰ با پایان جنگ و روی کار آمدن دولت آقای رفسنجانی و غلبه اقتصاد بازار به عنوان سیاست مرکزی و ملی، و انتخاب آقای کرباسچی به عنوان شهردار تهران، فضای شهری دستخوش تغییرات بسیاری شد. شهرداری برای اینکه به لحاظ مالی مستقل شود به فروش تراکم روی آورد و آپارتمان‌های تهران محل زندگی جمعیت روز افزون شهری شدند و بودجه بسیاری صرف بازگشایی پارک و فرهنگسرا و کافی‌شاپ و مراکز خرید و تفریحی شد. پس از تبلیغ صرفه‌جویی در دوران جنگ، حالا نوبت تبلیغ مصرف‌گرایی و وعده رونق اقتصادی بود. طبیعتاً میزان رفت و آمد درون شهری بیشتر شد و افراد بسیاری از اتوبوس و تاکسی استفاده می‌کردند. از سوی دیگر جمعیت روز به روز جوان‌تر می‌شد و حضور زنان، نه فقط در فضاهای تفریحی، که در فضاهای کاری و دانشگاهی هم رو به افزایش بود. فضای تنگ ته اتوبوس دیگر کفاف نیازهای زنان را نمی‌داد، اما نکته جالب اینجاست که زنان نسبت به همین اندک فضایی که در اختیارشان قرار گرفته بود احساس مالکیت می‌کردند. در میان نامه‌هایی که من مرور کردم تعداد زیادی به این موضوع اختصاص داشت که چرا مردان وارد قسمت «ما» (زنان) می‌شوند. زنان از حق خود به شهر و به فضای اتوبوس نوشته‌اند، و سهم خود را از شهر و از وسایل حمل و نقل عمومی مطالبه کرده‌اند. کم‌کم در گفتار و ادبیات مسئولان شهرداری و اتوبوسرانی تهران هم چرخشی می‌بینیم. در مصاحبه‌ها از مردان مسافر می‌خواهند که به «حقوق زنان» و «حریم اختصاصی» شان احترام بگذارند. میله داخل اتوبوس را هم با ترفندهای گوناگون می‌جابه‌جا می‌کنند و دست آخر میله را طوری نصب می‌کنند که فضای داخل اتوبوس به دو قسمت مساوی تقسیم شود. پس می‌بینیم که سهم زنان و مردان از فضای داخل اتوبوس برابر می‌شود و این بار حاکمیت ملی و محلی در نقش حامی حقوق زنان و حریم اختصاصی‌شان وارد میدان می‌شوند، اما داستان به اینجا ختم نمی‌شود. اتوبوس‌ها روز به روز فرسوده‌تر می‌شدند و دولت نیاز داشت که اتوبوس‌های تازه خریداری کند و بودجه کافی نداشت. در اواخر دهه ۷۰، صحبت از خصوصی‌سازی شرکت واحد اتوبوسرانی تهران می‌شود. ۴۹ درصد شرکت به بخش خصوصی واگذار می‌شود، اتوبوس‌های تندرو راه‌اندازی می‌شوند، با قیمت بلیطی به مراتب بالاتر از اتوبوس‌های دولتی. درواقع نظام اتوبوسرانی طبقاتی می‌شود. اتوبوس‌های دولتی، بلیطی و ارزان‌تر بودند و اتوبوس‌های خصوصی پولی و گران‌تر. بحث من در کتاب این است که در این دوران زنانی که از اتوبوس‌های تندرو استفاده می‌کردند، منطق بازار را به سود خود به کار گرفتند. بارها و بارها در حین پژوهش زنانی را دیدم که وارد اتوبوس می‌شدند و اگر در قسمت زنان جایی نبود به قسمت مردان می‌رفتند و اگر کسی معترض می‌شد می‌گفتند: «پول دادم! صندلی خالی داخل اتوبوس - حتی اگر در قسمت مردان باشد - حق من است.» داستان‌ها و تحلیل‌ها بسیار است و همه هم جالب، ولی اجازه بدهید بحث را اینجا ببندم که به درازا نکشد. هدفم این بود که نشان دهم چطور شرایط اقتصادی و نیازهای زنان و البته پافشاری‌شان، دولت را به چانه‌زنی در مورد مرزهای جنسیتی واداشته است. جابه‌جایی آن میله نشان دهنده همین چانه زنی و جابه‌جایی در قدرت است.

— آیا به نظر شما زنان در تغییر سیاست‌ها و مواضع حاکمیت در ارتباط با تفکیک جنسیتی نقشی عاملانه و فعال داشته‌اند؟

— صد در صد. در پاسخ به پرسش قبلی اشاره کردم که زنان چطور با بسیج گفتمان و ادبیات غالب هر دوران کوشیده‌اند سهم خود را از فضای عمومی طلب کنند. در دهه ۶۰ و سال‌های پس از انقلاب محدودیت‌ها را مغایر شان زن مسلمان ایرانی خواندند و از دولت اسلامی خواستند که زندگی‌ای در شان آنها برای شان فراهم کند. اغلب این‌گونه تصور می‌شود که مبارزه و مقاومت فقط توسط مخالفان حکومت صورت گرفته، ولی من در پژوهش‌م به موارد بی‌شماری برخورد کردم که «خواهران انقلابی» از اعمال محدودیت توسط «مستولان و برادران» شاکی بوده‌اند. مثلاً به نامه‌ای از «خواهران انقلابی در قم» برخورد کردم که از اختصاص کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی به مردان شکایت و حق خود را از انقلاب و چنین فضاهایی طلب کرده بودند. در دوره‌های بعدی هم می‌بینیم که زنان از حق به شهر سخن می‌گویند و بعدتر هم از حق خود به عنوان مشتری و غیره. اگر دولت خود را خدمتگذار معرفی می‌کند، زنان از دولت خدمت طلب می‌کنند. این کشاکش و چانه‌زنی بین زنان و نمایندگان دولت خیلی وقت‌ها در راهروی مجلس شورای اسلامی و یا در شورای شهر رخ نمی‌دهد، بلکه در کوچه و خیابان با دربان و پلیس و مسئول حراست و نگهبان و راننده اتوبوس، به عنوان عامل و نماینده روزمره دولت و در فضاهای زندگی روزمره رخ می‌دهد. کارشناس اتوبوسرانی برایم تعریف می‌کرد که مثلاً مدیران خطوط اتوبوسرانی باید پاسخگوی مراجعان باشند. این مدیران هم، مثل آن مسئول حراست از اینکه از «پس این مردم بر نمی‌آیند» کلافه و خسته بودند. در اغلب در پژوهش‌ها و بحث‌هایی که در مورد زنان ایران می‌شود، جای این نقش عاملانه روزمره زنان، خالی است. این گفت‌وگوها و اصطکاک‌های روزمره الزاماً از تقابل با دولت ناشی نمی‌شود و الزاماً به تقابل با دولت هم نمی‌انجامد. بیشتر به نوعی امتیازگیری و طلب پاسخگویی و چانه‌زنی بین طرفین می‌ماند.

در نوشتن این کتاب این بخش از عاملیت زنان برایم جذاب‌تر بود تا پرداختن به شیوه‌های رادیکال‌تر و ملموس‌تر مبارزه و تقابل با دولت. آنها هم در جای خود موثر و فضا آفرین و قابل مطالعه‌اند، ولی این عاملیتی که اینجا مطرح کردم اغلب نامرئی و نامحسوس است.

صورت دیگری از عاملیت هم برایم جذاب بود و آن اینکه زنان چطور این فضاهای تفکیک شده را به خدمت می‌گرفتند و کارکرد و کاربری‌شان را تغییر می‌دادند. مثلاً زنان فروشنده دوره‌گردی که از فضای پارک و مترو و اتوبوس برای کسب درآمد استفاده می‌کردند، یا مثلاً فعالان حقوق زنانی که از این فضاها برای جذب نیرو و آگاهی‌بخشی استفاده می‌کنند. در جای دیگر هم به این مسئله اشاره کرده‌ام که چون فضاهای زنانه اغلب غیرسیاسی تلقی می‌شوند نظارت بر آنها کمتر است و همین سبب شده که فعالیت در این فضاها راحت‌تر باشد. خلاقیت زنان در استفاده از فضاها و تغییر معنا و کاربری‌اش شگفت‌انگیز است. این خلاقیت در بین زنان همه طبقات اقتصادی و فرهنگی دیده می‌شود، ولی شکل‌اش تغییر می‌کند.

— شما توضیح می‌دهید که حضور زنان در عرصه‌های عمومی افزایش چشمگیری داشته است. از سوی دیگر فضاهای محصور مختص زنان نیز رشد فزاینده‌ای دارد. این مطالبه‌گری، حضور و سهم‌خواهی از فضاهای عمومی چه نسبتی با افزایش فضاهای محصور دارد و این امر به ظاهر متناقض را چگونه می‌شود توضیح داد؟

— بحث من در کتاب این است که، برخلاف تصور غالب، بازی بین دولت و مردم، بازی صفر و یک نیست. ما اغلب، دستاورد زنان را نشانه عقب نشینی دولت و حاکمیت می‌پنداریم؛ در صورتی که همیشه این طور نیست. قدرت دولتی می‌تواند پایه‌پای افزایش حضور و قدرت زنان تقویت شود. البته که زنان دولت را به چالش می‌کشند و در بعضی موارد دولت مجبور می‌شود که پا پس بکشد و البته که حاکمیت هم در بسیاری موارد با اعمال محدودیت و ممنوعیت، زنان را به عقب نشینی وادار می‌کند، ولی در بسیاری موارد هم، به میزانی که حضور زنان در جامعه افزایش پیدا کرده است و فضای فعالیت‌شان گسترده‌تر شده، حضور حاکمیت و قدرت دولتی هم در فضاهای روزمره پررنگ‌تر شده است. اما نکته دیگر اینکه آنچه شما تناقض می‌بینید برای بسیاری از زنانی که من با آنها گفت‌وگو کردم تناقض نیست، دستاورد است. زنانی که طلب فضای ورزشی کرده‌اند، بازگشایی پارک‌های بانوان را دستاورد خود می‌دانند؛ زنانی که خواهان حرکت راحت و بی‌دغدغه در سطح شهرند، از راه‌اندازی اتوبوس‌های تندرو و گسترش سهم‌شان از فضای این اتوبوس‌ها،

استقبال می‌کنند؛ زنانی که طالب دانش‌آموزی هستند از تاسیس دانشگاه‌های زنانه و گسترش گزینه‌های «انتخابی» شان راضی بودند، همین‌طور از کافه‌های زنانه، پارک‌های زنانه و تاکسی‌های زنانه. این فضاها محصورند، اما همین فضاهای محصور بخشی از عرصه عمومی و فضاهای شهری‌اند. نهایتاً البته زنان از همین فضاهای محصور سرریز می‌کنند، تن ذره ذره نافرمانی می‌کند، انضباط تن هیچ وقت تمام و کمال نیست. بنابراین دولت مدام باید با بحران مرزبندی و مرزکشی جنسیتی سر و کله بزند و جای زنان را در جامعه و در شهر بازتعریف کند، اما در همه مواردی که در کتاب به آنها اشاره کرده‌ام، دولت قدرت خود را به عنوان مرزبان حفظ و تثبیت کرده است. در بسیاری از این کشمکش‌های روزمره، دعوا بر سر جای مرز است نه قدرت مرزبان. نکته دیگری هم که مایلیم اضافه کنم این است که من و شما شاید این فضاهای تفکیک شده را فضاهایی محصور بدانیم. تن من و شما جور دیگر تربیت شده است. در پارک بانوان من همش نگاهم به ورق آهنی سبز رنگی بود که به دور پارک کشیده شده بود، اما برای آن دختران دبیرستانی که دور از «بکن نکن» های مدیر و معلم و مادر و پدر، بی‌حجاب در پارک بانوان، می‌زدند و می‌رقصیدند، آن ورقه سبزرنگ معنای دیگری داشت. بنابراین این‌که از چه منظری و با چه ایدئولوژی‌ای به تفکیک جنسیتی نگاه می‌کنیم، در ارزیابی ما از این فضاها تاثیر دارد. یادمان نرود، همان‌طور که در اول مصاحبه گفتم، به رغم همه تلاش‌هایی که در دوران پهلوی شد تن زنان به «اختلاط» عادت نکرد. هنوز هم، مثلاً موقع ورود به فضایی زنانه از بسیاری از زنان متوسط غیرمذهبی و یا حتی ضد مذهب می‌شنویم که می‌گویند: «آخیش چه خوب که مردی اینجا نیست.» و باز هم یادمان نرود که حتی در کشوری مثل آمریکا هم بسیاری از فمینیست‌های موج اول، به دنبال ایجاد فضاهای زنانه و خلق فضاهای موازی با فضای عمومی/مردانه بودند که در آن همبستگی خواهرانه به وجود بیاورند. البته که میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است، اما با ذکر این مثال خواستم تاکید کنم که فضاهای محصور و یا فضاهای زنانه، الزاماً با سهم‌خواهی زنان از شهر منافاتی ندارد، هرچند که هر حصاری نهایتاً نشان دهنده نوعی از سلطه است.



لاله فروغانفر

دانشجوی دکترای معماری و مطالعات شهری، دانشگاه لوند سوئد

خصوصی عمومی است:

یا چرا فضاهای خصوصی و عمومی از هم جدا نیستند؟

پیوند بر سایت ماچولند: <https://macholand.net/genderandpublicspaces05/>



برای نگه‌داشتن زنان در فضای خانه و کسب این سود اضافه، مفاهیمی چون مادرانگی و خانواده اهمیت ویژه‌ای در گفتمان مسلط پیدا کردند: «آنها می‌گویند عشق، ما می‌گوییم کار بی‌جیره و مواجب»

کوچکتر شدن ابعاد آشپزخانه‌ها به تقویت نقش‌های جنسیتی دامن زده و می‌تواند به کمترشدن مشارکت مردان در کار خانگی بیانجامد



فضای خصوصی اصطلاحی است که معمولا در تقابل با فضای عمومی و در ارتباطی تنگاتنگ با مفهوم خانه و در جوامع سنتی‌تر محرمیت به کار برده می‌شود، اما مرز بین خصوصی و عمومی کجاست و آیا اصلا می‌توان مرزی بین آنها متصور شد؟ اگر خیابان، میدان‌ها، پارک‌ها و حتی مراکز خرید را فضای عمومی بدانیم که به‌روی همه باز هستند، فضاهای زیر پل‌ها یا نیمکت‌های شهری که سرپناه بی‌خانمان‌ها است چگونه در این دوگانه جا می‌گیرند؟ اگر فضای خصوصی را مترادف با فضای امنیت، آرامش و خانواده بدانیم آیا زنان مورد خشونت خانگی واقع شده را از این گفتمان حذف نکرده‌ایم؟ آیا زنانی چون آسیه پناهی در کرمانشاه که با خشونت دولتی خانه و سرپناه‌شان‌شان به اسم آلودگی‌های غیرمجاز تخریب شد هم همین امنیت و آرامش را تجربه می‌کنند؟ در سال‌های اخیر فضاهای عمومی شهری در ایران از منظر جنسیت مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته‌اند، اما آنچه کمتر به آن پرداخته شده، نقد ساختار طبقاتی و سلسله مراتبی دوگانه خصوصی - عمومی است. این یادداشت، ضمن تاکید بر رابطه درهم‌تنیده فضا، جنسیت و قدرت، تقابل دوگانه فضای خصوصی - عمومی را به چالش می‌کشد و تلاشی است برای روشن‌نگری این‌که روابط اجتماعی حاکم بر فضای خانگی (domestic) و شهری همدیگر را بازتولید می‌کنند و برای فهم هرکدام نیازمند یک نگاه جامع‌نگر و رابطه‌ای (relational) هستیم.

جنسیت و بازتولید فضا

خانه، محیطی است متشکل از روابط اجتماعی که ارتباط انسان با آن و نوع استفاده از آن تحت‌تاثیر الگوهای جنسیتی مسلط و همچنین طبقه، اتنیک^۱ و تفاوت‌های فردی قرار دارد. این الگوها متأثر از سنت‌های مردسالارانه و روابط قدرت، به صورت مکان‌مند و زمان‌مند روابط فضایی خانه را شکل داده‌اند. به این ترتیب که ذهنیت مردسالارانه به تدریج وارد فضاهای ساخته‌شده اغلب توسط مردان شده‌اند، با گذشت زمان، استفاده مداوم و تکرار الگوهای فضایی^۲ به این فضاها فرم و مفهوم داده‌اند و نهایتاً تبدیل به استانداردهای فضایی، نرم‌های اجتماعی شده و حتی وارد متون مدارس معماری شده‌اند. از طرفی جنسیت نه در بدو تولد، بلکه در پروسه اجتماعی‌شدن و براساس شرایط محیطی و اجتماعی شکل می‌گیرد و همواره سیال است. متفکرانی از جمله جودیت باتلر^۳ [۱] ساخت اجتماعی جنسیت را برآمده از مناسبات قدرتی می‌دانند که در فضا حضور دارد. پس در یک رابطه متقابل و پویا، ساختار جنسیتی در خلق ساختار فضایی نقش دارد و متقابلاً روابط فضایی و معماری فضا در شکل‌گیری ساختار و هویت جنسیتی تأثیر می‌گذارند. در نتیجه، نقش فضا در ایجاد و تحکیم سیاست‌های جنسیتی شکل‌گرفته از روابط قدرت بسیار مهم است. به همین دلیل هم فضا پیوسته در حال تولید و بازتولید روابط اجتماعی است، ایستا نیست بلکه همواره در حال «شدن» است.

اما مناسبات جنسیتی چطور در فضا بروز می‌کنند و روابط فضایی چگونه در بازتولید جنسیت و تثبیت آن نقش بازی می‌کنند؟ برای روشن‌تر شدن این موضوع باید کمی به لحاظ تاریخی به عقب برگردیم. با آغاز صنعتی‌شدن و شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری در غرب و در پیوند با مردسالاری، ما شاهد تقسیم جنسیتی کار بین دوگانه زنان و مردان هستیم. به این معنا که انسان‌ها به دو دسته مرد و زن تقسیم می‌شوند و مردان در نقش کارگران کارخانه‌ها و با فروختن نیروی بدنی خود وظیفه تولید را عهده‌دار شدند و وظیفه تولید نیروی کار و بازتولید اجتماعی برعهده زنان گذاشته شد. کار بازتولید اجتماعی عبارت بود از زاد و ولد (تولید نیروی کار)، نگهداری از فرزندان، رسیدگی به امور خانه و سالمندان که تحت عنوان کار خانگی به زنان واگذار شد. در واقع زنان به عنوان نیروی پشتیبان در روند تولید، وظیفه داشتند علاوه بر کار تولید، نیروی کار جدید را نیز بازتولید کرده و با ایجاد زیرساخت‌های مراقبتی (care) از آنها حمایت کنند [۲]. فمینیست‌هایی چون سیلویا فدریچی^۴ (۱۳۹۷) نظریه بازتولید اجتماعی را مطرح کردند و در ادامه به دنبال راهکارهایی برای سیاسی کردن کار بازتولیدی بودند [۴]، چرا که بیشتر این کار خانگی بدون دستمزد و کم‌منزلت راه را برای استثمار بیشتر زنان می‌گشود. اما نکته حائز اهمیت دیگری که در این تقسیم جنسیتی کار اتفاق افتاد اهمیت مادی خانه به عنوان مکان استراحت و تسکین نیروی کار (مردان) بعد از اتمام ساعت کاری بود. در حالی که زنان ساعت مشخصی برای فراغت از کار طاقت‌فرسای خانگی نداشتند، در واقع کار بازتولید اجتماعی بدون توقف حتی در اوقات فراغت از کار تولیدی نیز در جریان بود. بنا به نظریه فدریچی، زنان به عنوان نیروی نامرئی، کار بی‌دستمزدی را انجام

۱. معادل معنایی دقیقی برای واژه اتنیک در زبان فارسی وجود ندارد. کلمه قوم هم جایگزین مناسبی برای اتنیک نیست چون بار معنایی چندانی مثبتی ندارد؛ هم القا کننده غیر شهری بودن و غیر مدنی بودن است و هم تقلیل‌گرایانه. از همه مهمتر با قرار گرفتن در مقابل کلیتی به نام فارس (یعنی یک کلیت فارس و در مقابل «اقوام» غیر فارس) هژمونی مرکزگرا را بازتولید می‌کند.

۲. پراکسیس

۴. دیالکتیک

3. Judith Butler

5. Silvia Federici



می‌دهند که سود مازادی را به جیب سرمایه‌داری هدایت می‌کند [۵]. برای نگه‌داشتن زنان در فضای خانه و کسب این سود اضافه، مفاهیمی چون مادرانگی و خانواده اهمیت ویژه‌ای در گفتمان مسلط پیدا کردند: «آنها می‌گویند عشق، ما می‌گوییم کار بی‌جیره و موجب» [۶]. درحالی‌که در عمل، زنان تبدیل به نگهبانان فضای خانه و روابط اجتماعی خانگی شده‌اند، مردان مشغول ساختن جهان مادی و ذهنی خود هستند. از این مقطع به بعد است که خانه نه تنها به عنوان محل سکونت، بلکه به عنوان عرصه‌ای برای کار بازتولیدی و چرخیدن چرخ سرمایه‌داری اهمیت اقتصادی - سیاسی مهمی پیدا می‌کند. در راستای همین ایدئولوژی، دوگانه خصوصی - عمومی و تفکیک جنسیتی فضا تقویت و به طرق مختلف در فضاهای ساخته‌شده بیشتر بازنمایی می‌شود.

در مقابل، شکل‌گیری روابط فضایی در معماری خانه بی‌ارتباط با ساختار فضاهای شهری نیست چرا که کمابیش الگوی مشابهی را دنبال می‌کنند. در شهرهایی که اغلب توسط معماران و برنامه‌ریزان شهری، سیاستمداران و سرمایه‌داران متصور می‌شوند، استفاده‌کنندگان بالقوه آن نیز مردان در نظر گرفته می‌شوند. فضاها در خدمت ایدئولوژی مذهبی، سیاسی و مردسالاری قرار می‌گیرند و درواقع شیوه‌های حاکمیت و اقتدار سیاسی در فضا نمود عینی می‌یابند. در نتیجه قدرت سیاسی می‌تواند در فضایی که اشغال می‌نماید؛ بازنمایی شود (تانکیس، ۱۳۸۸) [۷]. این بازنمایی‌ها همان لایه ایدئولوژی‌ها، مفاهیم و تصوراتی است [۸] که در تفکر مردسالار زنان را مسئول رسیدگی و مراقبت از فرزندان می‌داند و قصد دارد چنین تفکری را با ابزار طراحی و معماری جا بیاندازد. در این طرز تفکر، زنان و سایر گروه‌های در اقلیت همچون دگرباشان جنسی و جنسیتی، عناصر نامتجانس فضاهای شهری دیده می‌شوند که در اولویت مدیران شهری قرار نمی‌گیرند و رویت‌ناپذیر می‌مانند. در همین راستا است که پروژه‌هایی چون مسکن مهر با قرار گرفتن در خارج از محدوده خدمات شهری و متصل نبودن به شبکه حمل و نقل عمومی عملاً مشکلات زنان را در انجام کارهای روزمره چندین برابر کرده و با مشکلات اقتصادی موجود، دسترسی آنها به مراکز شهری روزبه‌روز کمتر می‌شود. همه این عوامل بعلاوه تمهیدات حکومتی در امنیتی کردن فضاهای شهری و از همه مهمتر کنترل حرکت، پوشش و حجاب زنان، فضاهای شهری را از مفهوم ایده‌آلی و دموکراتیک خود یعنی باز بودن و پذیرا بودن همه اقشار بسیار دور کرده است. درحالی‌که سرمایه‌داری و مردسالاری در یک توافق نانوشته خواهان نگه‌داشتن هرچه بیشتر زنان در فضاهای «خصوصی» - نامیده شده هستند، شهر ساکنان فرودست خود را پس می‌زند.

از سویی دیگر، تقدس‌گرایی فضای خصوصی و اصول محرمیت، خشونت خانگی را تبدیل به امری خصوصی - شخصی و درون خانوادگی کرده است و اغلب زنان مورد خشونت واقع‌شده با این تفکر که «حریم خانه امنیت دارد» و «حریم خصوصی باید حفظ شود» در قبال خشونت خانگی سکوت می‌کنند. هرچه دسترسی به فضاهای مرکزی - خدماتی برای گروه‌های در حاشیه و کم‌درآمد محدودتر می‌شود، نیاز به فضای امن خانگی به همراه فضاهای اشتراکی برای جمع‌شدن، دیدار و ایجاد همبستگی بین زنان نیز بیشتر حس می‌شود، اما متأسفانه مسئله مسکن و حق سرپناه به چنان موضوعی سیاسی در ایران امروز تبدیل شده است که راه برون‌رفت از آن به سختی دیده می‌شود.

معماری خانه و جنسیت

اگرچه پروسه صنعتی‌شدن دیرتر از غرب وارد ایران شد و باعث دگرگونی الگوهای معماری شد، اما تفکیک جنسیتی بین زنان و مردان (زنانگی و مردانگی) و شکل‌گیری روابط فضایی سلسله‌مراتبی براساس سنت‌های مردسالارانه، را در دوران پیش از صنعتی‌شدن و ریشه‌دار در سنت و مذهب جامعه می‌توان یافت. به‌طور مثال، در معماری خانه‌های سنتی با حیاط مرکزی که اغلب متعلق به اقشار متمول بود، شاهد تفکیک فضاها به اندرونی (حریم خصوصی - زنانه) و بیرونی (عرصه عمومی - مردانه) هستیم. این روابط فضایی سلسله‌مراتبی در مورد خانواده‌های کم‌بضاعت که بعضاً زیست اشتراکی در اتاق‌های اطراف حیاط مرکزی داشتند به دلیل جمعیت زیاد و کمبود فضا پیچیده‌تر هم بوده است، اما وجه اشتراک همه این فضاها، جایگاه زن در اندرونی‌ها، مطبخ و زیرزمین این خانه‌ها است. چنین تفکیک فضایی بازتابی از روابط اجتماعی، عرفی و مذهبی زمان خود بود که شنیده‌شدن صدا و دیده‌شدن بدن زنان توسط غیر محارم را جایز نمی‌دانست. با ورود مدرنیته و الگوهای معماری غربی در دوران معاصر، اگرچه ساختار فضایی و سلسله‌مراتبی اندرونی - بیرونی خانه‌ها دچار تحول شد، اما معماری مسکونی همچنان درگیر ملاحظات سنتی برگرفته از نقش‌های جنسیت‌زده باقی مانده است. زمانی که سایر عوامل اجتماعی مانند طبقه با مساله جنسیت تقاطع پیدا می‌کنند، این مساله می‌تواند بر ساختار و روابط اجتماعی ساکنانش نیز تاثیر نه‌چندان مثبتی داشته باشد. نمونه آن در پروژه‌های انبوه‌سازی و مسکن ارزان با حداقل متراژ و کیفیت دیده می‌شود که در نتیجه چنین ملاحظات، ابعاد آشپزخانه‌ها به حداقل رسیده، به‌طوری‌که بیشتر از یک نفر قادر به حرکت در آن نیست. با توجه به اینکه به طور سنتی آشپزخانه محل حضور زن خانه تعریف می‌شود که وظیفه بازتولید اجتماعی برعهده اوست، کوچکتر شدن ابعاد آشپزخانه‌ها به تقویت نقش‌های جنسیتی دامن زده و می‌تواند به کمترشدن مشارکت مردان در کارخانگی بیانجامد.

اما همانطور که بل هوکس، فمینیست سیاه آمریکایی خاطرنشان می‌کند، در شرایطی که گروه‌هایی در جامعه تبعیض و نابرابری را تجربه می‌کنند، خانه [یا هر فضای آلترناتیو دیگری] می‌تواند تبدیل به مکانی برای مقاومت و اجرای سیاست‌های بدیل در میان گروه‌های به حاشیه رانده شده باشد [۹]. در مطالعه‌ای که سمانه معافی [۱۰] در مورد خانه‌های مسکن مهر انجام داده است، مشاهده می‌کند که پلان اولیه این خانه‌ها با از میان برداشتن دیوار بین آشپزخانه و اتاق نشیمن توسط تعدادی از زنان در حال تغییر است. آنچه که در پلان معماری این خانه‌ها مشهود است، قطع ارتباط بصری بین آشپزخانه و اتاق هال/نشیمن است که در عین حال، آشپزخانه را از نورگیری محروم می‌کند. اما آنچه که جالب است و نشان از عاملیت استفاده‌کنندگان این فضاها دارد، تغییرات بعدی خانه توسط ساکنانش است. معافی نقش این دیوار را تفکیک‌کننده آشپزخانه از اتاق نشیمن یا به عبارتی جداکننده محل آماده‌کردن غذا [جایی که زن کار می‌کند] و محل سرو غذا [برای مرد خانواده] بر اساس روابط سنتی و [حکومتی] مردسالارانه می‌بیند که باور به تقویت نقش‌های کلیشه‌ای جنسیتی دارد. مداخلات فضایی از این دست نشان می‌دهد که زنان نه تنها با انجام تغییرات فضایی نرم‌های جامعه مردسالار را به چالش می‌کشند، بلکه با عاملیت خود، خواهان مشارکت در پروسه طراحی و رؤیت‌پذیری بیشتر هستند. در واقع اگرچه فضای خانه مطیع بودن زنان را در پروسه اجتماعی‌شدن

جنسیتی و پدرسالارانه نهادینه می‌کند، اما سرپیچی و عصیان همیشه وجود دارد. در محیط‌های شهری هم با توجه به محدودیت‌های اجتماعی اعمال شده از طرف حاکمیت، ماشین‌های شخصی تبدیل به مکان دیدار، قرار گذاشتن (date) و برداشتن حجاب اجباری در میان زنان شده و خانه‌ها بعضاً به‌طور موقت تغییر کاربری داده و پذیرای کنسرت‌های خانگی زیرزمینی، شو لباس، گالری هنری در میان طبقه متوسط می‌شوند. در مورد اتنیک‌های غیرفارسی هم مثلاً چندین قهوه‌خانه قدیمی در تبریز تبدیل به پاتوق گروه‌های هنری و مکانی برای مقاومت روزمره در برابر سیاست‌های تبعیضی حاکمیت در ممنوعیت استفاده از زبان مادری شده است (فروغانفر، ۲۰۲۰) [۱۱]. این نمونه‌ها نشان می‌دهند که در نتیجه کنش‌های فضایی - اجتماعی، مرز خصوصی با عمومی مدام در حال جابجا شدن است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که تفکیک عمومی از خصوصی نه تنها ممکن نیست بلکه می‌تواند با هدف پس‌زدن و سلطه بر زنان یا سایر گروه‌های فرودست، موجب تثبیت نقش‌های جنسیتی به نفع نظام مردسالاری و سرمایه‌داری بوده است. در واقع نرم‌ها و قوانین مردسالارانه‌ای که در خانه بر زنان اعمال می‌شوند، در یک رابطه متقابل، از فضای خصوصی خانه به عرصه‌ی «عمومی» شهر کشیده می‌شود و در آنجا به واسطه قوانین و ضوابط بازتولید شده و دوباره به فضای خصوصی برگردانده می‌شود. چرا که فضاها نه تنها خنثی نیستند بلکه محصول مناسبات گسترده و کشمکش نیروهای سیاسی و ایدئولوژیکی هستند که به سمت کنترل و دیسیپلین فضا و در نتیجه جامعه میل می‌کنند. تمهیدات دولتی در ایران تا به امروز در خصوص سیاست مسکن، طراحی، برنامه‌ریزی شهری و سیستم حمل و نقل عمومی، همواره در راستای حذف گروه‌های اقلیت از جمله زنان بوده است که نتیجتاً بی‌عدالتی جنسیتی، فضایی و نهایتاً بی‌عدالتی اجتماعی را به ارمغان آورده است. زنان اما هرگز از صحن فعالیت‌های اجتماعی پا پس نکشیده‌اند و علی‌رغم سیاست‌های کنترل و نظم‌دهی بدن و زنانگی‌شان بر خواسته‌هایشان پافشاری و همواره راه نافرمانی را پیدا کرده‌اند.

منابع:

- [۱] Butler, Judith. [1990] (2006) *Gender trouble :feminism and the subversion of identity*. NewYork :Routledge
- [۲] رنگریز، عاطفه (۱۳۹۸)، ارزیابی مجدد اشکال کار: راهی به سوی فمینیسم ضد سرمایه‌داری، فصلنامه نقد اقتصاد سیاسی، شماره ۱۳، ۵۰۳-۵۱۲
- [۳] سیلویا، فدریچی (۱۳۹۷)، کالیبان و ساحره، ترجمه مهدی صابری، تهران، انتشارات چشمه
- [۴] سیلویا فدریچی و نیکل کاکس، برنامه‌ریزی متقابل از آشپزخانه، ترجمه طلیعه حسینی، فصلنامه نقد اقتصاد سیاسی، شماره نهم، زمستان ۱۳۹۷، ص ۲۵۶.
- [۵] هر زنی کارگر است، گفت‌وگوی جیل ریچاردز با سیلویا فدریچی، ترجمه سودابه رخس، فصلنامه نقد اقتصاد سیاسی، شماره نهم، زمستان ۱۳۹۷، ص ۲۳۳
- [۶] همان، ص ۲۳۳
- [۷] تانکیس، فرن (۱۳۸۸)، فضا، شهر و نظریه‌های اجتماعی، ترجمه حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- [۸] Lefebvre ,H (1991b).The Production of Space ,Oxford ,Blackwell
فیلسوف مارکسیست هانری لوفور حضور همزمان سه لایه را در تولید فضا ضروری می‌بیند. در تعریف لوفوری، فضای فیزیکی یا فضای درک‌شده (انضمامی) که او آن را پرکتیس فضایی می‌خواند تنها یکی از این لایه‌هاست. لایه دیگر به امر زیسته و زندگی روزمره اشاره دارد فضای اجتماعی خوانده می‌شود. اما لایه سوم، فضای انتزاع و ذهنیت است؛ اینکه فضا چگونه بازنمایی و معنادار می‌شود و چه گروه‌های اجتماعی را نمایندگی می‌کند.
- [۹] hooks ,b (1984) .Feminist Theory :From Margin to Center .Boston :South End Press
- [۱۰] <https://ajammc.com/2019/08/14/gender-domestic-space-iran-mehr/>
- [۱۱] Foroughanfar ,L .(2020) .Coffeehouses(Re) Appropriated :Counterpublics and Cultural Resistance in Tabriz ,Iran .Urban Planning ,Vol ,5 No 4.
https://www.cogitatiopress.com/urbanplanning/article/view?3309/fbclid=IwAR15afq24RP5dTX_E2Qtp8T_yX7_LLdJsaSHuZf0pGCyzfg1W3SxJoXXGcQ

کیانا کریمی - دانشجوی دکترای مطالعات اجرا در دانشگاه نیویورک

جنسیت به مثابه قید پنهان حاکم بر بدن

پیوند بر سایت ماچولند: <https://macholand.net/genderandpublicspaces06/>



تن به خودی خود در سیستم معنایی و فرهنگی معنی ساز نیست، برساخته‌های اجتماعی هستند که به تن معنی می‌دهند و این برساخته‌ها سویه پررنگ اجرایی دارند

خودآگاهی نسبت به تن، اولین قدم در رهایی آن از تمام قیودی است که به‌گونه‌ای تاریخی در حافظه بدن ما کار گذاشته شده است

در خلال پیوند خوردن تجربیات شخصی و رشته دانشگاهی و مطالعاتی‌ام در یک لحظه خاص به اهمیت موضوعی پی بردم که برای درک و فهم از جهان اطراف و حتی زندگی شخصی‌ام بسیار مهم بوده است؛ تجربه‌ای تنانه ولی به غایت آگاهی‌بخش که مایل‌م آن را با شما در میان بگذارم.

رشته من در سال اول کارشناسی ارشد در دانشگاه مطالعات جنسیت بود. در دانشگاه بر اساس دغدغه‌های شخصی به دنبال یافتن پاسخ در موضوعاتی همچون محدودیت زن‌ها در خانه، روابط میان جنسیت، قدرت و جامعه و... در میان تئوری‌های جنسیت بودم. اما در یکی از ترم‌های دانشگاه بطور اتفاقی واحد درسی‌ای بنام «اجرای هویت» را انتخاب کردم. موضوع محوری آن کلاس درباره این بود که هویت به چه معناست؟ و ما هریک چگونه نقش‌های هویتی‌مان را اجرا می‌کنیم؟ روش کلاس متکی به روش‌هایی کاملاً عملی بود. از دانشجویان خواسته شد که با برگزیدن یکی از شخصیت‌ها یا هویت‌های اجتماعی رایج که از نظر حرفه، طبقه و نژاد با خود واقعی آنها متفاوت است، سعی کنند هویت آن را اجرا کنند.

این کار در ابتدا بسیار ساده به نظر می‌رسید ولی در عمل اکثر دانشجویان در این اجرا ناموفق بودند. به عنوان مثال خود من با اینکه نقش یک زن را به عهده گرفته بودم نمی‌توانستم به راحتی بسیاری از کارها را اجرا کنم؛ قادر نبودم به سادگی داد بزنم یا در کلاس راه بروم. بدن من فضای محدودی را برای خودش قائل بود و مجموعه کارهایی که می‌توانستم انجام بدهم از هم‌کلاسی‌های دیگر کم‌تر بود. به زبان دیگر ذهنم هنگامی که می‌خواست کاری را انجام دهد به مانع بدن برخورد می‌کرد و تن از انجام آن پا پس می‌کشید و اجازه نمی‌داد. گویی بدن همواره در درون چارچوبی واقعی و پنهانی اسیر بود.

از آن مهم‌تر اینکه در خلال اجرای هویت انتخابی‌ام متوجه شدم بسیاری از کارهایی که در اجرای آن در کلاس ناتوانم، همان کارهایی است که به راحتی در خانه و حوزه خصوصی انجام می‌دهم. فهمیدم تن من از دو سرشت متفاوت برخوردار است و در دو موقعیت حوزه خصوصی و عمومی الگوی رفتاری متفاوتی دارد. با وجود اینکه چند سال پیش از آن واحد دانشگاهی، با حوزه مطالعات جنسیت آشنا شده بودم اما تجربه آن کلاس خاص با تمرین ساده‌اش، لحظه‌ای بود که برای اولین بار با بدنم مواجه شدم. متوجه شدم من به عنوان یک زن طبقه متوسط ایرانی مهاجر هویتی صرفاً ذهنی ندارم بلکه این هویت از طریق یک بدن در حال اجراست: اجرایی دقیق و با جزئیات اندیشیده نشده‌اش که به گونه‌ای عمیقاً ناخودآگاهانه از الگوهای پیروی می‌کند. این موضوع که هویت، واقعیتی تنانه است، من را به کشف یک انقطاع بنیادین بین ذهن و بدن رهنمون کرد. این بازگشت دکارتی این بار از درون تجربه زیست زنانه‌ای برمی‌خاست که در ذهن به دنبال ارزش‌های برابری طلبانه بود اما در پرفورمنس تن، محدودیت‌های ساختاری و اجتماعی

را بازتولید می‌کرد؛ محدودیت‌هایی تاریخی که دست آگاهی‌اش بدان‌ها نرسیده بود. این تجربه سرآغاز یک نوع خودآگاهی نسبت به هویت و اجرای آن شد. سؤال‌هایی در این میان سربرآورد: هویت جنسیتی چیست و چه مراکز قدرتی بدان شکل داده و امکان بازتولیدش را فراهم می‌کنند؟ چه چیزهایی در اجرای هویت پنهان است؟ نسبت میان هویت و تن یا هویت و حرکت چیست؟ از همانجا رشته‌ام را به «مطالعات اجرا»^۱ تغییر دادم. چند نمونه از ایده‌های این رشته را که به کار پرسش‌ها و دغدغه‌های ما فارسی‌زبانان می‌آید در ادامه می‌آورم.

هویت ما را حرکت ما می‌سازد

جودیت باتلر^۲ نظریه پرداز فمینیست معاصر، در آثارش بر این نکته پافشاری می‌کند که هویت زنانه در ارتباط تنگاتنگی با اجرا است و از طریق مجموعه حرکاتی ساخته می‌شود که از سوی جامعه طلب می‌شود. باتلر همچون سیمون دوبووار^۳ معتقد است که ما زن به دنیا نمی‌آییم، بلکه در عرصه فرهنگ و تاریخ «زن می‌شویم». آنچه تحقیق باتلر را برجسته می‌کند نمایان کردن چگونگی «زن شدن» بر اساس تنانه کردن زنانگی جاافتاده در یک جامعه و اجرای آن است. نوع تربیت کودک و مجموعه آموزش‌هایی همچون شکل خاص راه رفتن، نشستن، از حدی بلندتر صحبت نکردن، موقع صحبت پایین را نگاه کردن و غیره فرایندهای برساختن مفهوم زن است. علاوه بر مکانیزم‌های جنسیتی آموزش مسئله مهم‌تر اینجاست که حتی اگر ما در معرض چنین آموزش‌ها و جامعه‌پذیری‌هایی نباشیم خودمان با مشاهده زن‌های اطرافمان این الگوهای اجرایی را درونی کرده و تکرار می‌کنیم. در واقع زنان از طریق تقلید از اجراهای زنان دیگر هویت زنانه می‌یابند و با مفاهیمی آشنا می‌شوند که به معنای دقیق‌شان لزوماً آگاهی ندارند اما از شیوه اجرای آنها مطلع‌اند. به عنوان مثال شاید ندانند حیا و عفت یعنی چه، اما به دقت قادر به اجرای آن یا عدول از آن هستند. انفصال اجرا از آگاهی نشان‌دهنده ارتباط عمیق هویت و سازه‌های فرهنگی و اجتماعی است. اصولاً از نظر باتلر برساختن هویت جنسیتی نه با مفاهیم، بلکه با مشاهده و تکرار الگوهای جنسیتی پدید می‌آید. گویی که بدن به‌گونه‌ای خودکار مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری را بر اساس هویت جنسیتی، نژادی و طبقاتی تکرار می‌کند و از آن طریق هویت می‌یابد.

یکی از مباحث مهم در مطالعات اجرا این است که هویت افراد چگونه ساخته می‌شود و چگونه این هویت در تعامل میان افراد نقش بازی کرده و روابط قدرت را می‌سازند. برخلاف نظریه‌های کلاسیک فلسفی و روانکاوی فرویدی که شکل‌گیری هویت را روندی درونی و در عمق روان شخص می‌دانند، مطالعات اجرا بر شکل‌گیری هویت از طریق تعامل تن‌ها و تکرار تنانه آداب



1. performance studies

2. Butler, Judith. Undoing Gender. Routledge Press. 2004.

3. Simone de Beauvoir

فرهنگی تاکید دارد. مثلاً هویتی که بر اساس لهجه و زبان شخص ساخته می‌شود، از دید مطالعات اجرا، ریشه‌اش نه در روان فرد بلکه در مناسبات اجتماعی است که به آن لهجه بار معنایی و تاریخی مشخص می‌دهد و به این ترتیب برای گوینده لهجه یک هویت تاریخی و فرهنگی می‌سازد. تن به خودی خود در سیستم معنایی و فرهنگی معنی ساز نیست، برساخته‌های اجتماعی هستند که به تن معنی می‌دهند و این برساخته‌ها سویه پررنگ اجرایی دارند. به بیان دیگر مطالعات اجرا راهش را از شناخت‌شناسی که معانی را در «اعماق» اشیا و افراد می‌جوید جدا کرده است و تعاریفی همچون هویت که همواره «درونی» تلقی شده اند را از طریق رویت، حس، درک حسی و گره دادن، اجرا کردن و شاهد اجرا بودن می‌شناسد. مطالعات اجرا به جای تاکید بر عقاید، اذهان و گفتارها توجه را به اجراها و پرفورمنس انسان‌ها جلب می‌کند تا اهمیت آنها را در هویت‌یابی‌ها نشان دهد.

خود آگاهی نسبت به اجراها

تا اینجا بر سه نکته تاکید کردیم: یکی این‌که برای فهم موضوع هویت و مکانیزم‌های قدرت شکل‌گرفته در حول‌وحوش آن، عقاید و تئوری‌ها به تنهایی کفایت نمی‌کنند. ممکن است که ما در ذهن‌مان باورهایی پیشرو درباره برابری، حقوق و جامعه داشته باشیم اما با بدن‌هایمان مجموعه رفتاری را تکرار کنیم که ما را همواره در یک هویت مشخص محبوس کرده و در جایگاه پایین‌تری نسبت به هویت‌های دیگر نگه دارد.

دوم این‌که مجموعه اجراهایی که به‌طور خودکار در دایره الگوهای حرکتی بدن ما وجود دارد، در ارتباط با حوزه خصوصی و عمومی است. در بیشتر فرهنگ‌ها و جوامع، سهمی که بدن زن از فضای عمومی دارد، حتی درباره آن کارهایی که خود زن مجاز می‌داند در فضای عمومی انجام دهد، به مراتب محدودتر و بسته‌تر از فضای خصوصی اوست. فضای عمومی به تعبیری برای زن محدودتر از فضای خصوصی است.

نکته سوم این‌که، روابط قدرت نه تنها بر عقاید و زبان، که بر اجرای هویت تنانه شده نیز اعمال می‌شوند. در یک دیالوگ ساده و روزمره بین دو شهروند، ممکن است کسی که از طبقه اجتماعی بالاتر، ثروت بیشتر، قومیت، جنسیت برتری داده شده یا هر هویت ممتاز دیگری نسبت به طرف مقابل برخوردار باشد، این برتری را از طریق اجراهای بدنی خود به نمایش بگذارد. زبان بدن می‌تواند نشان‌دهنده موقعیت اجتماعی هویت‌ها باشد و مراتب سروری و سرکوب را منعکس کند.

برای درک ارتباط میان بدن و هویت می‌توان تمرین‌هایی را انجام داد. به نظر می‌رسد تنها از طریق پرفورمنس‌هایی تنانه بتوان تا حدودی به شیوه‌های ساخت‌یابی بدن در هویت‌های اجتماعی آگاهی یافت.

تمرین اول:

چند دقیقه به هویت و حرکت‌ها و رفتارهای مربوط به آن در زندگی روزمره خودتان فکر کنید. چه موقعیت‌هایی را می‌توانید مثال بزنید که در آنها هویت شما به عنوان یک زن در حافظه تن‌تان درونی شده و تکرار می‌شود؟ به عنوان مثال خیلی از ما زن‌ها موقع خندیدن دستمان را جلوی دهن می‌گیریم، یا وقتی روی صندلی یا مبل می‌نشینیم پاهایمان را روی هم می‌اندازیم و یا مواظبیم که موقع راه رفتن قدم‌های بلند برنداریم. پیشنهاد می‌کنم این سوال را همچون یک فیلتر در ذهن داشته باشید که: من هویتم را چگونه اجرا می‌کنم؟

حتماً متوجه خواهید شد که تا چه میزان کارهای خرد و بزرگ ما در نسبت با هویت و الگوهای اجرایی تثبیت شده آن در جامعه و فرهنگ و به شکل ناخودآگاه انجام می‌شوند. خودآگاهی نسبت به تن، اولین قدم در رهایی آن از تمام قیودی است که به گونه‌ای تاریخی در حافظه بدن ما کار گذاشته شده است. باید دقت کنیم که ما غالباً درگیر تحقق پروژه رهایی در ذهن‌هایمان هستیم و به بدنمان و این‌که چگونه هویت و مکانیزم‌های سلطه را بازتولید می‌کند آگاهی مشخصی نداریم.

تمرین دوم:

به این فکر کنید که رفتارهای‌تان در فضای خصوصی و عمومی چه تفاوتی با هم دارد؟

چه کارهایی هست که در خانه به راحتی آن را انجام می‌دهید اما در فضای عمومی و یا فضایی که به نوعی رسمی باشد، انجام نمی‌دهید؟ چه حرکت‌ها و رفتارهایی هست که فکر می‌کنید مرد‌ها در فضای عمومی مجازند آن‌ها را انجام دهند اما زن‌ها مجاز نیستند؟ اگر زن نیستید چه مواردی دیده‌اید که زنان در فضای خصوصی سهم بیشتری از فضا داشته‌اند؟

آنچه روشن است این است که سهم زنان از فضای عمومی به مراتب کمتر از مردان است. اگر بپذیریم فضای عمومی، فضای فعالیت مدنی است، گشودن عرصه عمومی بر روی زنان نه فقط باز کردن فضا بر روی گفتمان‌ها و افکار جدید که گشودن فضا بر روی بدن‌هاست. تمام مفاهیمی که ما در بحث صدا دادن، انعکاس خواسته‌ها و افزایش مشارکت در حوزه مطالعات جنسیت و نظریات انتقادی با آن‌ها مواجه هستیم، فقط به تکلم، زبان و حوزه گفتمانی محدود نمی‌شوند، بلکه نمود بدنی، حرکتی و اجرایی هم دارند. زنی که سهم بیشتری از باهمستان^۴ خودش دارد، در ریزترین رفتارهای احساس مالکیت بیشتری در فضا خواهد داشت. مثلاً با اقتدار بیشتری راه می‌رود، صحبت می‌کند، خواسته‌هایش را مطرح می‌کند و از موقعیت بهتری با دیگران در تعامل قرار می‌گیرد. برعکس وقتی در یک باهمستان، زن سهم کمتری از فضای عمومی دارد در تمام حرکت‌هایش این سهم

کمتر خودش را بروز خواهد داد. او شاید کاملاً به بی‌عدالتی که بر او اعمال می‌شود آگاهی داشته باشد ولی چون یک حافظه درونی تنانه شده قوی از جایگاه خودش در مناسبات قدرت دارد اجازه نمی‌یابد آن چه که باور دارد را به زبان بیاورد یا برای تغییر فضای فشار تلاشی کند. در واقع این تمرین‌ها به ما اهمیت اجراهای بدن را در مناسبات روزمره حیات نشان می‌دهند. رهایی تنها یک پروژه ذهنی نیست بلکه باید به خودآگاهی بدن بسیار دقت کرد. نافرمانی پروژه مشترک ذهن و بدن است. بدن با اجراهای خود می‌تواند ذهن را به اندیشیدن و به رهایی بیشتر هدایت کند و راه را بر او بگشاید.

دو تمرینی که برای مثال آوردم نیازمند وقت و حوصله‌اند، اما تمرین دم دستی برای «نافرمانی» برای مواجهه با قالب‌های نامرئی بدن کم نیست. کافیهست از اتاق‌مان شروع کنیم و از نزدیک‌ترین و آشناترین عادت‌های تنانه. آیا مثلاً لباس‌های آویزان در کمد لباس ما انتخاب خود ما هستند و یا انعکاس تاریخی که جزئیات جامه‌مان را رقم زده؟ چگونه می‌توان نظم تاریخی پوشش در شکل تنانه شده و عادی شده‌اش را برهم زد؟ یا مثلاً کدام یکی از رفتارهای ما در حوزه خصوصی دنباله نظام رسمی و غیر شخصی فضای عمومی‌اند؟

چقدر از این رفتار از شکل احوال پرسى و نشستن و برخاستن گرفته تا هم‌آغوشی آینه مصداق‌شان در فضای عمومی‌اند و چقدر حاصل تجربه خلاق ما از شکل بودن و حضور داشتن در دنیاست؟ مثلاً آیا دقیقاً می‌دانیم اگر تولیدات صنعت پورن به شکل دیگری بود، بدن ما در اوج تمنا چه رفتاری داشت؟

آیا می‌دانیم اگر آداب غذا خوردن چنین سویه فرهنگی و غربی در برابر شرقی را نداشت، حافظه تنانه ما هنگام غذا خوردن چه بود و چقدر خود را مجاز به لمس غذا می‌دانستیم؟

شاید ساده‌ترین - و در عین حال مشکل‌ترین - تمرین این باشد: آیا می‌توانیم در شکل کارهای خود ساحت‌ها و اسلوب‌هایی را پیدا کنیم که حقیقتاً از تکرار بی‌فکر تاریخ جسته باشند و حاصل یک پروژه شخصی درباره تن خویشتن باشند؟



مریم لشکری - دانشجوی دکترای جغرافیای انسانی، دانشگاه یورک، کانادا

فضای عمومی شهر و اقلیت‌های جنسیتی

پیوند بر سایت ماچولند: <https://macholand.net/genderandpublicspaces07/>



تأثیر فضا بر شکل‌گیری هویت افراد از یک سو و تأثیر حضور و استفاده آنان بر تحولات فضای شهر بر کسی پوشیده نیست. دیوید هاروی (۲۰۰۳) معتقد است حق بر شهر نه تنها به معنی دسترسی همگانی به منابع شهری، بلکه حق بیان خود و مداخله در روند شهری شدن است. هویت جنسیتی بخش جدانشدنی از روندی است که فرد خود را در آن می‌شناسد. در این متن با تکیه بر نمونه یک فضای عمومی در شهر تهران، به بررسی تأثیرات متقابل اقلیت‌های جنسیتی بر فضای شهری و ماهیت فرصت‌ها و محدودیت‌های فیزیکی، اجتماعی و سیاسی در استفاده روزمره این افراد از فضا پرداخته می‌شود.

مطالعات بر روی هویت جنسیتی و فضا در دهه ۹۰ میلادی، به دنبال تأکید بر استفاده گروه‌های به حاشیه رانده شده مانند زنان، اقلیت‌های قومی و نژادی و ... از فضاهای شهری مورد توجه قرار گرفت (Binnie and Valentine 1999, Duncan; 1996; Ingram, et al; 1997; Knopp; 1990). در این مطالعات تأکید ویژه‌ای بر مسئله مشاهده‌پذیری افراد در فضاهای عمومی شده است. مصداق اهمیت مشاهده‌پذیری این گروه‌ها را در رژه افتخار و ظهور محله هم‌جنس‌گرایان، به عنوان واژه‌ای چتری برای رنگین‌کمانی‌ها، در شهرهای آمریکای شمالی و اروپا می‌توان ردیابی کرد. مطالعه کستلز (۱۹۸۳) بر محله هم‌جنس‌گرایان در سان فرانسیسکو یکی از اولین تحقیقات در زمینه شناخت ارتباط بین مطالبات سیاسی و اجتماعی جامعه رنگین‌کمانی و دگرباش، تحولات شهری و قیمت زمین و مسکن است. در این مطالعه اوبه اهمیت نقش این گروه‌ها در بازآفرینی محلات شهری و در نتیجه رونق بازار مسکن و زمین اشاره دارد. در پی تحولات قانونی و اجتماعی در زمینه حقوق اقلیت‌های جنسیتی در جوامع غربی، نقش این گروه‌ها در عرصه شهری دستخوش تغییر و تحول شد. بسیاری از محققان شهری (Gorman-Murray and Waitt, 2009; Bell and Binnie, 2000; Brown, 2014; Agnew, et al. 2017) به افول سیاسی و اجتماعی محلات کوئیر و تبدیل این فضاها به وسیله‌ای برای توسعه اقتصاد شهری از طریق صنعت گردشگری و جذب سرمایه انسانی اشاره کرده‌اند. در چارچوب سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالیستی، این محلات به عنوان نمادی از پذیرش بالای تنوع فرهنگی، بخشی از چرخه کالایی شدن شهر شناخته می‌شوند.

با این حال، سیاست‌زدایی و اعیانی‌سازی محلات «سابقا به حاشیه رانده شده» باید در ارتباط با ساختار سیاسی و اقتصادی در مقیاس فراشهری بررسی شود. بررسی تحولات تاریخی و اجتماعی محلات مشابه در شهرهای جوامع به اصطلاح در حال توسعه از جمله شهرهای خاورمیانه تجربه متفاوتی را به دست می‌دهد. به نظر می‌رسد برای بررسی تأثیر سیاست‌های شهری بر گروه‌های به حاشیه رانده شده، به خصوص اقلیت‌های جنسیتی، نگاه صرفاً اقتصادی سیاست‌های نئولیبرالی کافی نباشد. نقش ساختار سیاسی حاکم و تحمیل ایدئولوژی‌های جنسی و جنسیتی از عوامل تعیین‌کننده در بررسی ماهیت این کنش به شمار می‌آیند. به عبارت دیگر پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح می‌شود، این است که اقتصاد نئولیبرالی از یک سو، و ایدئولوژی اسلامی از سوی دیگر چه‌طور در سیاست‌های شهری و تولید فضای عمومی ظهور پیدا می‌کند؟ از طرف دیگر، گروه‌های به حاشیه رانده شده، چه‌طور به این تغییرات ساختاری



و معنایی شهری پاسخ می‌دهند؟ برای پاسخ به این سوال شهرتهران می‌تواند نمونه در خور توجهی را ارائه دهد. در ادامه بخشی از یافته‌های یک پروژه تحقیقاتی دانشگاهی با تمرکز بر «پارک دانشجو» به عنوان نمونه موردی ارائه می‌شود. مطالعات میدانی این تحقیق در تابستان و زمستان ۹۶ با تکیه بر مصاحبات کیفی با کاربران و ساکنان محدوده چهارراه ولیعصر و مشاهدات میدانی انجام شده است.

پارک دانشجو واقع در منطقه ۶ شهر تهران، یکی از شناخته شده‌ترین و قدیمی‌ترین مکان‌ها برای گردهمایی اقلیت‌های جنسی و جنسیتی محسوب می‌شود. این پارک، که در زمان احداث در سال ۱۳۴۶ به نام «پارک پهلوی» شناخته می‌شد، توسط معمار و نقاش ایرانی بیژن صفاری، که گفته می‌شد همجنسگراست، طراحی شد. بهمن محمص، مجسمه‌ساز مشهور ایرانی، که از او هم به عنوان یکی از هنرمندان همجنس‌گرا نام برده می‌شود، طراح مجسمه مرد نیل‌بک زن در مقابل تئاتر شهر است. این مجسمه پس از انقلاب از مقابل تئاتر شهر برداشته شد. بر این اساس می‌توان چنین تصور کرد که پارک دانشجو از زمان احداث به مکانی نمادین برای تجمع اقلیت‌های جنسیتی و جنسیتی به خصوص مردان همجنس‌گرا یا مردانی که با مردان دیگر در روابط عاطفی و یا جنسی بودند، شناخته شد.

محلات مرکزی شهری تهران، از جمله پارک و نواحی اطراف آن، از اوایل دهه ۷۰ خورشیدی هدف پروژه‌های بازآفرینی شهری از طریق احیای ساختمانی، احداث بزرگراه، و مراکز فرهنگی، هنری و مذهبی قرار گرفته است. به علاوه شهرداری در پی آن بوده است که با بهره‌گیری از پتانسیل‌های فرهنگی این منطقه مثل تئاتر شهر، تالار وحدت، کتابفروشی‌ها، دانشگاه‌ها، و غیره، به توسعه پروژه‌های اقتصادی خود سرعت ببخشد. پارک دانشجو و حضور «گروه‌های نامتعارف» با این حال به عنوان مانعی در این روند دیده می‌شود. در سال‌های اخیر شهرداری به واسطه دخالت‌های مستقیم فیزیکی سعی در کنترل استفاده گروه‌های مختلف از این فضا کرده است. بخشی از این سیاست‌ها شامل محدود کردن حرکت افراد و دسترسی آن‌ها به پارک است. از جمله این پروژه‌ها در راستای امنیتی‌سازی فضا می‌توان به احداث زیرگذر ولیعصر و ایجاد موانع حرکتی میان پیاده‌رو و خیابان اشاره کرد. باید یادآور شویم که چنین سیاست‌هایی که برای محدود کردن یا حذف یک گروه از جامعه طراحی و اجرا می‌شود، بر زندگی و حقوق سایرین هم موثر است. برای مثال در این پروژه دسترسی بخش سالمند جامعه و افراد دارای معلولیت را بیش از همه با مشکلات جدی مواجه ساخته است. به علاوه، ساخت مسجد در بخش جنوبی پارک دانشجو می‌تواند به عنوان بخشی از سیاست حکومتی شهرداری برای تغییر بار نمادین محله به عنوان یک فضای مذهبی تلقی شود.

مصاحبه با کاربران (۱) پارک که عموماً خود را بخشی از اقلیت‌های جنسیتی معرفی می‌کنند، نشان می‌دهد اگرچه که مداخلات فیزیکی بر استفاده این افراد از فضا تاثیر دارد، حضور پلیس و بازداشت افراد «مظنون» مانع بزرگتری برای حضور در پارک است: «اگر به نظرشون نرمال نباشی، دستگیرت می‌کنن، حتی اگر کاری هم نکنی... یعنی اگه با آرایش تو پارک باشی ریسک کردی... تو اداره پلیس تو مدارکت می‌نویسن علت دستگیری حضور تو منطقه جرم خیز»؛ «یک بار پلیس دوستم رو که ترنسه نگه داشت و پرسید چرا حجاب نداری؟ من براش توضیح دادم که دوستم دختر نیست. این خیلی



اتفاق می‌افته، ولی به من کاری ندارن چون آرایش نمی‌کنم. ولی اگه یکی رژلب بزنه و خط چشم بکشه اذیتش می‌کنن". کنترل و نظارت نیروهای امنیتی با این حال محدود به اقلیت‌های جنسی و جنسیتی نیست. تعدادی از کاربران پارک به افزایش حضور پلیس و نیروهای لباس شخصی در زمان اعتراضات سال ۹۶ اشاره کردند "معمولاً مثل امشب تو پارک طولانی نمی‌مونن، بخاطر تظاهرات این چند روزه". از جمله گروه‌های دیگری که هدف نظارت و بعضاً خشونت آشکار پلیس قرار می‌گیرند، دست فروشان هستند. اگرچه برخورد خشونت‌آمیز پلیس با دست‌فروشان به این محله محدود نیست، حضور پررنگ دستفروشان و کودکان کار در اطراف چهارراه انقلاب و ولیعصر، افزایش نظارت پلیس را از نگاه شهرداری توجیه می‌کند.

با وجود اعمال محدودیت‌های حرکتی و امنیتی، به نظر می‌رسد چنین سیاست‌هایی در طولانی مدت چندان موفق ظاهر نشده‌اند. این عدم موفقیت را می‌توان به جغرافیای محله، عدم تجانس و ناهمگونی کاربران فضا و سابقه تاریخی و نمادین آن نسبت داد. همانطور که اشاره شد، موقعیت جغرافیایی محدوده پارک در مرکز شهر، و در نتیجه دسترسی نسبتاً آسان، آن را به منطقه‌ای استراتژیک برای شکل‌گیری گردهمایی‌های اجتماعی و سیاسی بدل کرده است. نامتجانس بودن گروه‌های حاضر در فضا را می‌توان در حضور گروه‌های مختلف سنی، جنسی، و طبقات اجتماعی دید. به عنوان یکی از محلات قدیمی شهر تهران، قشر مسن سهم بیشتری از ساکنان منطقه را تشکیل می‌دهند. با این حال جمعیت جوان و دانشجویان هم از جمله گروه‌های عمده حاضر در محدوده به حساب می‌آیند. اگرچه سیاست‌های شهرداری در سال‌های اخیر متوجه اعیانی‌سازی مناطق تاریخی مرکز و جنوب شهر بوده است، تنوع کاربری‌ها و طیف گسترده طبقات اجتماعی مختلف نشان می‌دهد که ولیعصر-انقلاب را نمی‌توان با محلات شمال شهر تهران، که پروژه اعیانی‌سازی به وضوح قابل مشاهده است، مقایسه کرد. به علاوه، در طول سال‌های انقلاب و پس از آن، این محله به عنوان یکی از مهمترین مکان‌ها برای برگزاری تجمعات گروهی در ناخودآگاه ساکنان تهران نقش بسته است. بنابراین امنیتی‌سازی آن از الویت‌های شهرداری برای جلوگیری از ناآرامی‌های اجتماعی است.

با این همه پارک دانشجو تا به امروز نه تنها فضایی است برای فعالیت‌های اجتماعی گروه‌های به حاشیه رانده شده، از جمله اقلیت‌های جنسیتی، زنان، و گروه‌های سالمند، رویدادهای سال‌های اخیر به ویژه اعتراضات ۹۶ و ۹۸ به خوبی نشان داد این محله همچنان کارکرد و اهمیت سیاسی خود را در مقیاس شهری و ملی حفظ کرده است. بنابراین می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که نقش فضاهای عمومی شهر در پیوستگی گروه‌های به حاشیه رانده شده به ویژه اقلیت‌های جنسی و جنسیتی در راستای تحقق بخشیدن به مفهوم حق بر شهر غیر قابل انکار است و علیرغم محدودیت‌های موجود، این فضا به وسیله‌ای برای دستیابی به مطالبات سیاسی و اجتماعی این گروه‌ها بدل شده است. به علاوه به واسطه گسترش استفاده از فضاهای مجازی در سال‌های اخیر اینطور به نظر می‌رسد که عملکرد فضاهای شهری برای اقلیت‌های جنسیتی منعطف‌تر شده است. به این معنی که کارکرد اجتماعی فضای عمومی برای این افراد را می‌توان به فضای ورای محدوده پارک و محله تعمیم داد.

منابع:

Agnew ,J.A ,Mamadouh ,V ,Secor ,A .and Sharp ,J .eds .2017 ,The Wiley Blackwell companion to political geography .John Wiley & Sons.

Bell ,D .and Binnie ,J .2000 ,The sexual citizen :Queer politics and beyond.(p.2) Cambridge :Polity.

Binnie ,J .and Valentine ,G .(1999) .Geographies of sexuality - a review of progress. Progress in Human Geography ,(2)23 ,pp175-187.

Brown ,M .(2014) .Gender and sexuality II :There goes the gayborhood.? Progress in Human Geography.457-465 ,(3)38 ,

Castells ,M .1983 ,The city and the grassroots :a cross-cultural theory of urban social movements .(No.7) Univ of California Press.

Duncan ,N .1996 ,Renegotiating gender and sexuality in public and private spaces.

Gorman-Murray ,A .and Waitt ,G .2009 ,Queer-friendly neighbourhoods :interrogating social cohesion across sexual difference in two Australian neighbourhoods .Enviroment and Planning A ,(12)41 ,pp.2855-2873.

Harvey ,D .2003 ,The right to the city .International journal of urban and regional research ,(4)27 ,pp.939-941.

Ingram ,G.B ,Bouthillette ,A.M .and Retter ,Y .eds .(a) 1997 ,Queers in space: Communities ,public places ,sites of resistance .Bay Press.

Knopp ,L .1990 ,Some theoretical implications of gay involvement in an urban land market .Political Geography Quarterly ,(4)9 ,pp.337-352.

متن ویدیوی شهر فمینیست

صبا زواره ای

پیوند بر سایت مآچولند: <https://macholand.net/genderandpublicspaces08/>

شهر عرصه‌ای بی‌نظیر برای فرصت‌ها و رهایی است. این روزها بسیاری از انسان‌ها در شهرها متولد و بزرگ می‌شوند یا بعدها برای زندگی، تفریح، تحصیل و کار به شهر می‌روند. شهر محل تلاقی فرهنگ‌هاست و جایی که بذر ایده‌ها در آن کاشته می‌شود. شهر با فراهم کردن امکان شغل‌های متنوع، امکان بهره‌بردن از تجربه‌های فرهنگی و آموزشی گوناگون، فضایی برای فرصت‌ها و آزادی‌هاست. اما شرایط فعلی شهرها در اغلب نقاط دنیا، طوری است که در آن امکانات، فرصت‌ها و آزادی‌ها نامتوازن و ناعادلانه توزیع شده و دسترسی برابر به آنها وجود ندارد. شهر منابع مشابه و متناسب با نیازهای فردی به همه ارائه نمی‌دهد. زنان، اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، افراد دارای معلولیت، اقشار کم‌درآمد و سایر به حاشیه رانده شده‌ها نسبت به مردان همانسو جنسیتی طبقه متوسط به بالا با بدنی استاندارد و بدون نیازهای ویژه، خدمات به وضوح کمتر و با کیفیت پایین‌تری در اختیار دارند.

شهر فمینیست کجاست و چه ویژگی‌هایی دارد؟

شهری که در آن نیازهای همه افراد فارغ از وضعیت جسمی، قومیت، جنسیت، گرایش جنسی، وضعیت مالی، سن و زمینه فرهنگی، در طراحی، ساخت و اداره آن در نظر گرفته شود، شهری فمینیست است. شهر فمینیست کسی را به حاشیه نمی‌راند و کسی را در حاشیه نمی‌گذارد. شهر فمینیست ویژگی‌هایی فراتر از رهایی از آزار خیابانی دارد. در واقع آزادی اساسی برای دسترسی به فرصت‌ها و منابع شهری صرف نظر از ویژگی‌های حفاظت شده مثل جنسیت، نژاد، طبقه، توانایی جسمی، گرایش جنسی را فراهم می‌کند.

سهم زنان، دختران و اقلیت‌های جنسی و جنسیتی از عرصه‌های شهری

دخترها و رنگین‌کمانی‌ها اغلب خیلی زود و در سن کم متوجه می‌شوند که در فضای شهری باید از خود مراقبت ویژه کنند. آنها خیلی زود می‌فهمند که صرف حضور در شهر آنها را معرض خطر قرار می‌دهد. شوک اولین باری که کسی به تن‌شان دست می‌زند، احساس ترس، شرمندگی و خجالت از این‌که کسی دنبال‌شان کرده و قضاوت خشونت‌بار دیگران که برای تمام این آزارها آنها را مقصر می‌دانند، همه باعث می‌شود دختران و رنگین‌کمانی‌ها خیلی زود با فضای شهری احساس بیگانگی کنند. این افراد اگر عضو سایر گروه‌های به حاشیه رانده شده نیز باشند، بیشتر و عمیق‌تر تحت خطر و تبعیض خواهند بود. تهدیدهای پی‌پی و متعددی که زنان جوان و رنگین‌کمانی‌ها با آن مواجه‌اند، این پیام را به زنان منتقل می‌کند که شهر به آنها تعلق ندارد. احتمال دخالت عابران وقتی می‌بینند یک زن یا یک فرد رنگین‌کمانی در خیابان مورد آزار قرار می‌گیرد بسیار کم است. پلیس اغلب به گزارش تخلفات آزار آنها بی‌توجه است و آزارگران تعقیب قضایی نمی‌شوند. تنها بودن در سطح شهر برای زنان و رنگین‌کمانی‌ها باعث می‌شود که توجه اغلب همراه

با آزار به سمت آنها جلب شود و این نوع «توجه ناخواسته و بدون رضایت» احساس رهایی‌بخش پرسه‌زدن و ناشناس بودن را از آنها دریغ کرده است. اما جنسیت‌زدگی فضای شهری بعد فیزیکی محیط انسان‌ساخت هم دارد. مثلاً خیابان‌های تاریک در شب باعث احساس عدم امنیت زنان و رنگین‌کمانی‌ها می‌شود، یا شلوغی وسایل حمل‌ونقل عمومی باعث می‌شود که آزارها دیده نشود. فقدان مکان‌های عمومی امن برای استراحت و مکث زنان و رنگین‌کمانی‌ها در شهر موجب می‌شود حضور در شهر و مکان‌های عمومی محدود به حضور در یک مکان مشخص با دلیل مشخصی جز تفریح یا پرسه‌زدن می‌شود.

چه کسانی شهرها را می‌سازند؟

متخصص‌ها، شهرسازان و طراحان، شهرها را می‌سازند. اما این گروه‌ها اغلب درباره تاثیر اجتماعی طراحی‌هایشان بر رفتار گروه‌های اجتماعی آموزشی نمی‌بینند. صنعت ساخت‌وساز در بیشتر مناطق جهان در سیطره مردان دگرجنسگرای همانسوجنسیتی با توانایی‌های جسمی و مالی است. مشکل اصلی این است که ما به طور طبیعی در طراحی به تجربه‌های خود ارجاع می‌دهیم و متاثر از تجربه زیسته خود هستیم. بنابراین در فقدان یک آموزش فراگیر، اگر گروه‌های مختلف اجتماعی از جمله زنان و رنگین‌کمانی‌ها نماینده‌ای در طراحی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها نداشته باشند، نمی‌توان مطمئن بود که نیازهای آنها برای استفاده و دسترسی به فضاهای شهری در اجرا و طراحی فضای شهری در نظر گرفته شده است.

از سوی دیگر سود اقتصادی و صرفه مالی مدیران شهری باعث می‌شود این افراد از صرف هزینه‌های فراگیر کردن شهر برای گروه‌های مختلف طفره ببرند. سیطره ایدئولوژی مردسالار که زنان و رنگین‌کمانی‌ها را با فضاهای خصوصی و مردان دگرجنسگرای همانسوجنسیتی در فضاهای عمومی پیوند می‌زند هم مانع دیگری بر سر ایجاد شهری است که فارغ از جنسیت، امکاناتی برابر به شهروندانش ارائه دهد. شهرها عمدتاً بر اساس هنجارهای مردسالار ساخته و طراحی می‌شوند و به این شکل همواره نیازها و حقوق گروه‌هایی از اجتماع نادیده گرفته می‌شود.

فراگیر کردن فضای عمومی به جای تفکیک فضا

امنیت در حمل‌ونقل بسیار مهم است چرا که تحرک‌پذیری و دسترسی به فرصت‌های کاری، آموزشی و تفریحی را بالا می‌برد و بخش‌های مختلف شهر را به هم متصل می‌کند. زنان و رنگین‌کمانی‌ها وقتی احساس ناامنی می‌کنند از رفتن به فضاهایی خاص یا در زمان‌هایی خاص خودداری می‌کنند. این در حالی است که هیچ‌کس نباید مجبور باشد بین حق تردد آزادانه و حق احساس امنیت یکی را انتخاب کند. بنابراین تفکیک فضاهای سیاست‌درستی نیست، چرا که این گروه‌ها را از فضای عمومی دور نگه می‌دارد. واقع به جای حل مساله خشونت و آزار علیه زنان و رنگین‌کمانی‌ها، آنها را در فضاهای بسته قرار می‌دهد و خشونت را توجیه می‌کند.

وقت تغییر همین حالا است!

امروز بیش از نیمی از جمعیت جهان در شهرها زندگی می‌کند و تا پایان این قرن، حدود ۹۰ درصد جمعیت جهان ساکن شهرها خواهد بود. بنابراین تصمیم‌های طراحی و اجرایی که برای فراگیر بودن طراحی شهرها گرفته شود، تا پایان قرن زندگی تقریباً ۹۰ درصد مردم را تحت تاثیر قرار خواهد داد. برای عادلانه‌تر کردن شرایط زندگی و توزیع منابع در شهرها در راستای توسعه پایدار در سال‌های پیش رو، زمان تغییر همین حالا است!



در مجله «[جنسیت و فضاهای عمومی](#)» گاه‌نامه اسپکتروم می‌توانید در این باره بیشتر بخوانید.

[اسپکتروم](#) یک سازمان غیردولتی و غیرانتفاعی کوییرفمینیست است که برای برابری تمام انسانها بر طیف جنس، جنسیت و گرایشهای جنسی و بیان جنسیتی تلاش می‌کند. [دوجنسگرا](#)، [ماچولند](#)، [آویشن](#)، [رنگین کمان ایران](#) و [ایلیکیشن همد](#) پروژه‌هایی هستند که تاکنون توسط این سازمان راه‌اندازی و مدیریت شده‌اند.

«جنسیت و فضاهای عمومی» با سردبیری صبا زواره‌ای، از مجموعه پرونده‌های مرتبط با جنسیت و سکسوالیته است که در قالب گاهنامه و با همکاری سردبیران مهمان تولید و ارائه می‌شوند. گاهنامه اسپکتروم به موضوعاتی می‌پردازد که کمتر در فضای فمینیستی فارسی‌زبان مورد بحث قرار گرفته‌اند.